

## مقدمه

### از حضرت آیت الله حاج سید علی اصغر دستغیب

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَوَاقِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»  
«و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و خویشتن را از هواهای نفسانی باز دارد قطعاً بهشت جایگاه اوست»<sup>۱</sup>

از لوازم قطعی سلوک الی الله مبارزه و جهاد با نفس است که افضل الجهاد می باشد در حدیث نبوی(ص) آمده است.

«انَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ»<sup>۲</sup>.  
«قطعاً بالاترین جهاد از کسی است که با نفس خودش که بین دو پهلوئی او قرار دارد مبارزه نماید».

بی شک بزرگترین آفت سیر الی الله تبعیت از هواهای نفسانی است همانطور که کلام حق تعالی بر آن تصریح دارد:

---

۱ - سوره النازعات، آیه ۴۰ - ۴۱.

۲ - وسائل الشیعة، جلد ۱۵، ص ۱۶۳.

«و لا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ».

«پیروی هوای نفس مکن که تو را از راه خدا گمراه می نماید».

کیست که نداند تمام تلاش پویندگان راه خدا جهت نفی شرک در همه ابعادش و نیل به توحید ناب است پس چگونه می تواند با بدترین مظاهر شرک سازگار باشد.

خداوند جل و علا فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ

وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>.

«آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش قرار داده است و خداوند با آگاهی او را گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده است با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند آیا متذکر نمی شوید»  
ناگفته پیداست که جهاد با نفس چندان هم آسان نیست و نایستی پنداشت که به سادگی مغلوب می گردد.

نفس از درهاست او کی مرده است از غم بی التی افسرده است

پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمایند:

«أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»<sup>۲</sup>

«سرخترین دشمنانت نفس تو هست که بین دو پهلو تو قرار گرفته است».

در عین حال حب نفس مانع شناخت این دشمن شماره یک و تحریکات و ترفندهای

آن می شود زیرا که:

---

۱ - سوره جائیه، آیه ۲۳.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۴.

«حَبَّ الشَّيْءِ يَعْصِي وَ يَصْمُ»

«دوستی و تعلق نسبت به چیزی انسان را کور و کر می کند»

پیامبر بزرگواری همچون جناب یوسف فرماید:

«ما أْبْرءَ نَفْسِي انَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوِّءِ أَلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي انَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>

«نفس خودم را تبرئه نمی کنم؛ بتحقیق که نفس بسیار امر کننده به بدیهاست؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم نماید به درستی که پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

در مناجات حضرت سید الساجدین علی بن الحسین(ع) می خوانیم:

«الهِی الْيَكُ اشْكُوا نَفْسًا بِالسَّوِّءِ أَمَّارَةٌ وَ الی الْخَطِيئَةِ مَبَادِرَةٌ وَ بِمَعَاصِيكَ مَوْلَعَةٌ».

«خدایا به تو شکایت می کنم از نفسی که بسیار امر کننده به بدیهاست و به خطا و لغزش و به معصیت و گناه حریص مینماید.»

بدیهی است که موفقیت در جهاد با نفس مرهون امداد غیبی الهی و دست تربیت اولیاء او می باشد و هر کس بخواهد راه خدا را طی کند برای عمده ترین بخش از سیر و سلوک یعنی جهاد با نفس نیاز به مهمترین دستورالعمل دارد از این جهت عارفان بحق و اولیاء خدا بیش از هر چیز تأکید بر این امر مهم داشته و نسبت به تبیین و توضیح شیوه های آن اهتمام ورزیده اند.

آنچه اکنون از نظر شما خواننده مطالب و جوینده حقایق می گذرد گفتار ارزنده و نصایح سازنده برای مبارزه با نفس امّاره می باشد که عالم عامل و عارف کامل حضرت

آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت - قدس سره - طی جلساتی برای شاگردان خود بیان داشته اند.

در اینجا لازم است نکاتی را متذکر شوم:

۱ - مرحوم آیت الله نجابت - رضوان الله علیه - نه تنها خود اسوه مبارزه جهاد با نفس بودند بلکه عالیتترین شیوه های تربیتی را برای انجام این مجاهده به شاگردان خود ارائه می نمودند.

۲ - بخلاف روش بعضی افراد خام و ناآگاه که تنها وظیفه را پرداختن به جهاد با نفس می دانند معظم له این جهاد را از جهاد با کفار منفک ننموده و در آغاز هر یک از مجالس ده گانه بر جهاد با کفار و خصوصاً صدام کافر به تناسب شرائط زمانی سالهای دفاع مقدس تأکید فرموده اند همانطور که از نخستین سال شروع انقلاب اسلامی مبارزه با رژیم طاغوتی شاه را یکی از لوازم سلوک می دانستند.

۳ - آن بزرگوار قسمت عمده ای از مبحث جهاد با نفس را به حقوق برادران دینی اختصاص داده اند و این نکته ظریفی است که در روایات ائمه اطهار(ع) بر آن تأکید شده است تا آنجا که بایستی نسبت به برادر دینی از جان و روح مایه گذاشت؛ پر واضح است که با این حال نفس اماره هرگز فرصت تجلی و صحنه آرایبی نمی یابد. شایان ذکر است که بیش از همه خود ایشان ملتزم و آماده هر نوع فداکاری در رفاقت بودند و جالب آنکه هرگاه نامه ای جهت هر یک از رفقا مرقوم می داشتند امضای معظم له چنین بود: «فدوی حسنعلی».

۴ - از محتوای این مباحث معلوم است که جهاد با نفس با اصل قبول ولایت الهیه مرتبط می باشد و گویی هر چه التزام به اطاعت از ولی امر بیشتر باشد نفس اماره

مغلوبتر خواهد بود و چون این ولایت در وجود امام خمینی - قدس سره - متبلور بود، لذا مکرر لزوم تبعیت از آن حضرت یادآوری شده است.

اینک از باطن مردان خدا همّت طلبیده و دست نیاز بسوی حضرت حق برداشته، این دعای صحیفه را زمزمه می کنیم:

«و لا تخل فی ذلک بین نفوسنا و اختیاراتها فانتارة للباطل الا ما وفقت امارة بالسوء الا ما رحمت».

«و در این مرحله نفس ما را در اختیار خود آزاد نگذار؛ زیرا که نفس جز در آنجا که توفیق از جانب تو باشد گزیننده باطل است و جز در آن مورد که تو رحم نمایی به بدی فرمان می دهد»<sup>۱</sup>.

سید علی اصغر دستغیب

۱۳۷۷ / ۱۱ / ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
و به نستعین انه خیر ناصر و معین

در قرآن کریم امر صریح فرموده به جهاد بالاخص در سوره مائده آیه ۳۵  
«یا ایها الذین آمنوا اتّقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله  
لعلّکم تفلحون».

علاوه از امر به جهاد، امر به تقوی و امر به طلب وسیله فرموده. موارد استعمال آن  
گاهی راجع به جنگ است با دشمن خدا و دشمن اسلام؛ گاهی راجع به جهاد نفس است؛  
جهاد نفس نیز موارد استعمالش مختلف است. گاهی جهاد برای تحصیل علم است؛  
گاهی جهاد برای تهذیب اخلاق است؛ گاهی جهاد برای کسب معارف حقّه قرآن است.  
لهذا موارد استعمال را که ملاحظه می کنیم، می بینیم امر به جهاد که شد، گاهی قرینه  
قطعیه در قرآن کریم همراهش است که راجع به جهاد با دشمن خدا و جهاد با دشمن  
اسلام است؛ از قبیل جنگ با صدام کافر.

این نکته قابل تذکر است اوامری که در قرآن کریم و در اخبار شریفه راجع به جهاد واقع شده واجب است بر تمام مسلمانها که دشمن مسلمین را - که متعدی هستند به مسلمین، باید به هر نحوی است با آن کافر و دشمن خدا و دشمن اسلام جنگید. این محل گفتگو نیست بلکه تذکر به این جهت لازم است که مسلمانها بدانند که بر تمام طبقات مسلمین این جنگ با صدام و روبرو شدن با صدام و کشتن او، امری است از حضرت احدیت و واجب بواسطه امری که در قرآن شده؛ علاوه واجب مضیق است. یعنی تصور بکنند این مدتش نهایتش خیلی کم است؛ زمان این امر واجب، محدود است.

این واجبی که وقتش موسع نیست و مضیق است باید در رأس امور و فرائض خودشان قرار بدهند. یعنی بعد از نماز واجب و ادای فرائضی که بر گردن شخص است باید این مسئله جهاد با دشمن باشد. یک واجب موسعی که هر وقت شد هر وقت دلم خواست، هر وقت توانستم، نیست. از قبیل قرآن خواندن وقتش موسع است؛ احسان کردن همیشه خوب است ولی وقتش موسع است.

تهذیب اخلاق البته دائماً لازم است و تنافی با جنگ ندارد. تجارت لازم است و لیکن وقتش موسع است؛ مزارع را احیاء کردن و کشاورزی را اداره کردن و اقتصاد را اداره کردن البته امری است واجب، ولی موسع است. اما امری که خداوند علیّ اعلی فرموده که با دشمن خدا، با دشمن اسلام اگر متعدی شد، جنگ کند این وقتش مضیق است. همیشه نصیب آدمیزاد نمی شود؛ با اینکه این همه فضایل راجع به شخص مجاهد در قرآن شریف در اخبار شریفه وارد شده که شخص مجاهد اگر رفت برای جنگ با دشمن خدا و اسلام و شهید شد، مراتبی که خدا به او نصیب می دهد، فضایی که خدا نصیب می کند، منحصرأ چنین فضایی نصیب پیغمبرهاست فقط؛ با این همه اهتمام ائمه طاهرین(ص)، و اهتمام قرآن و اهتمام حضرت امام خمینی که باید این جنگ در رأس

امور واقع بشود، پس بر مسلمانها لازم است که التفات داشته باشند که این واجب مضیق است نه واجب موسع. یعنی هر کس قدرت دارد و زندگی را می تواند تأمین کند باید برود برای جبهه، اگر قدرت دارد بر اخذ سلاح و حمل سلاح چه بهتر، قدرت ندارد، سایر کارهای دیگر جبهه را اداره کند؛ این نسبت به جهاد با دشمن خداوند و جهاد با دشمن اسلام.

اما نسبت به جهاد با نفس بسیار لازم است که هر مسلمان مؤمنی با نفس خودش که دشمن خداست رفاقت نداشته باشد؛ بلکه رفاقت را در تبعیت اولوا الامر که حضرت امام خمینی است قرار دهد. تا می تواند از هوای نفس خودش بکاهد؛ بداند که این نفسی که نصیبت شده، هر چند مبدأ خیر است هر چند موجب کمال است بشرط اینکه تبعیت از هوای نفس نکند. بفهمد که این شخص هر قدر دانشمند است تزکیه لازم دارد؛ حتماً باید منزّه شود از هواپرستی، از غیرپرستی، از شرکهای خفی. قدرت را در سبب منحصر نداند بلکه بفهمد که قدرت مال خداوند علی اعلی است در ظرف اسباب، ملاحظه این جهات بسیار برای شخصی که می خواهد تهذیب اخلاق یعنی جهاد کند با نفس خودش، لازم است. در مرتبه اولی اطمینان باید پیدا کند که نفس شخص هر قدر باصفا، هر قدر راستگو، هر قدر خوش رفتار، هر قدر خوش فهم، هر قدر دانشمند مع ذالک به این گونه امور نمی شود اطمینان کرد که نفس منزّه شده است؛ نفس تزکیه لازم دارد.

زاهت نفس پس از ایمان به خداوند علی اعلی، منحصر است که تبعیت از هواهای نفس نشود؛ تبعیت از رفاقت با نفس نشود. البته رفاقت با نفس و تبعیت از هوای نفس منحصر نیست فقط در نماز نخواندن؛ منحصر نیست در روزه نگرفتن؛ بلکه اندرون شخص یک اطوار خاصی دارد که از چشم متأثر می شود؛ از گوش متأثر می شود؛ از لقمه شبیه ناک متأثر می شود؛ از رفیق ناهل متأثر می شود؛ از نشستن با منافق متأثر



می شود، از نشستن با کسانی که سست فهمند نسبت به جمهوری اسلامی متأثر می شود. تمام اینها دخالت دارد در روحیه شخص. یعنی خلق شخص را ممکن است اینها طوری تشکیل بدهند که نفهمد تبعیت از هوای نفس است. نمی فهمد که اگر دنبال منافقین رفت، سر تا پای آن، خودش هوای صرف است. تبعیت تو هم از او موجب سقوط تو می شود. قهراً اگر شخص بفهمد که نفس آدمیزاد در هر پایه ای که واقع شود حتماً باید مراقبت را از کف ندهد، جوری نشود که اطمینان پیدا کند حالا که من چند کلمه احکام دینم را فهمیدم، چند کلمه احکام قرآن را فهمیدم، چند روز تبعیت از رهبر عالیقدر (حضرت امام خمینی) کردم پس من منزّه شدم؛ نخیر این طور نیست.

چون نفس آدمیزاد دائماً خوراک دارد، خواب دارد، افراد ناباب را می بیند، همه اینها مولد این ممکن است بشوند که این شخص کم کم نسبت به ادراکاتی که به اسلام دارد، نسبت به جمهوری اسلامی دارد، نسبت به اعتقادی که به مبادی عالیّه دارد، اینها را احتمال می دهد که سست بشود اولاً، و بر فرضی که سست نشود، باز رفاقت با این گونه امور و تأثیر از این گونه امور موجب این می شود که آن حلاوت ایمانی و آن ذوق رحمانی که خداوند علی اعلی در دل شخص مؤمن قرار داده کاهید بشود، امکان دارد و واقع هم شده است البته هر کسی رو آورد به منافقین و رو آورد به ضد جمهوری اسلامی اینجور نبود که ابتداءً بد جنس مطلق باشد، یا بد ذات مطلق باشد یا بی دین مطلق باشد. ابتداءً یک فرد عادی بود در اثر اینکه مواظب نفس خودش نبود، مراقبه نداشت، احتمال نمی داد که این کارها که دارد انجام می دهد مخالف با خدا و موافق با نفسش هست. احتمال نمی داد روز اول و غلط مرتکب شد، روز دوم غلط مهمتری مرتکب شد؛ تدریجاً در اثر غفلتش و در اثر بی التفاتی به نفسش که این نفس تو جوری نیست که از خداوند

علی‌اعلی‌الهام بگیرد یا جوری نیست نفس تو که با حضرت ولی عصر(عج) آشنایی داشته باشد یا اطلاع داشته باشد یا دستور العمل خاصی برایش بیاید.

باید بفهمد که نفس ابتدایی هر بشری و نفوس مؤمنین، حتی نفوس مؤمنین متوسط جوری است که در معرض خطر است؛ یعنی از آثار محرمات و از آثار مکروهات، تاریک شدن نفس آدمیزاد است؛ تاریک شدن روح آدمیزاد است؛ بلند نبودن فکر شخص نمی‌گذارد افکار عالیه در روحش یا در دماغش جایگزین بشود. بلکه فعل محرم و فعل مکروه، گاهی حسابی موجب تبعیدش می‌شود. یعنی از آن طراوت کاهیده می‌شود. از آن سرعت انتقال، یا از آن لذت عبادتی که ابتداءً می‌برد حالا به آن نحو استفاده نمی‌شود. به آن نحو انس به عبادت ندارد. قهراً، تدریجاً، خواهی نخواهی، روز بروز، ولو یک میلی، فعل محرم و فعل مکروه و مراقب نبودن شخص، موجب این می‌شود که تدریجاً لذائذ ایمان، لذت جمهوری اسلامی، تبعیت از امام، قرآن خواندن، لذت خدمت به مسلمانها، لذت به بیداری شب، لذت به یاد خدا بودن، این لذائذ تدریجاً از روحش از کالبدش از مخش تدریجاً کاهیده می‌شود.

تدریجاً در هر رتبه‌ای که باشد، اگر مراقب نبود ممکن است در اثر غفلت، تمام حظوظ ایمانی و حظوظ قلبی و انس با خدا از این شخص کاهیده بشود. نستجیر بالله اگر انس آدمیزاد کاهیده شد، دیر جبران می‌شود. یعنی فساد نفس به اندازه دو دقیقه (خدای نکرده، خدای نکرده، خدا نخواهد برای کسی) ممکن است، میسر بشود.

ترقی و تعالی و هدف عالی پیدا کردن زحمت دارد؛ مراقب باشد که هدف عالیش کاهیده نشود. از آن علو همت در هدف کاهیده نشود از یقین به صحت جمهوری اسلامی کاهیده نشود. از یقین به نافع بودن تبعیت از حضرت امام خمینی کاهیده نشود. قهراً اگر مراقبه را از دست نداد و مواظب نفسش بود، روز بروز ذوق ایمانی و ذوق

روحانی و لذت انس با خدا در او زیاد می شود. اقرب طرق در نزد این شخص خدمت به خلق می شود. اقرب طرق در نزد این شخص، تلاوت قرآن، یاد دادن قرآن، عمل کردن به قرآن، تبلیغ و تفسیر آن، و تمام این گونه امور، در نظرش ارجمند می شود.

کسی توقع نداشته باشد که ابتداءً قرآنی که کلام خداوند علی اعلی است، قرآنی که یقیناً علوم حضرت احدیت است، قرآنی که یقیناً مجرد است، یقیناً خیر بشر و برای درک معارف الهی و برای تقرب کامل شخص از صدر تا ساقه در قرآن درج است؛ یک چنین کلام طاهری که از محل اجل طاهر نازل شده، توقع نداشته باشد کسی با مکروه انجام دادن و حرام انجام دادن و مراقب نبودن نفس و لاابالی بودن نفس و اجتناب نکردن از چشم، یعنی تحت مراقبه قرار ندادن و زبان را تحت مراقبه قرار ندادن، توقع نداشته باشد که از لذائذ این گونه امور محظوظ بشود.

عکسش را ملاحظه بفرمایید، اگر کسی مختصر مراقبه ای که در خودش ایجاد کرد بس هوشش باشد که نفسش نادان است، هوشش باشد که خدای اجل عالی حییب متعال همراهش است، آنیکه محبت همه به اوست، آنیکه علم همه از اوست آنیکه قدرت همه از اوست همراهش هست. آن شخص التفات باید پیدا بکند به اینکه آنچه من خود اطلاع دارم، جهل صرف است که نفسم باشد. مقداری که اطلاع دارم بنحو ایجاب جزئی محبت خداوندی که به من از چشمم و از رگ شریانم از قلبم به من نزدیکتر است، علم همه مقداری است از عطاء خدا، قدرت همه مقداری است از عطاء او که به بنده عطاء شده، یا به زید عطاء شده. این مقدار را متوجه بشود که یاد چنین رب الاربابی، چنین حی مدرک حاضری اداره می کند. اگر یک مقدار مراقب این باشد؛ البته غفلتش کاهیده می شود، البته ذکرش و انسی به حضرت احدیت به صفت حضرت احدیت به اوصاف جمالیه و اوصاف جلالیه حضرت احدیت، تدریجاً زیاد می شود.

مقصودم این جهت بود که اگر کسی در مقام تزکیه نفس خودش مراقب بود که من نادانم، بی اطلاعم، در این دستگاه آشنایی و اطلاعی ندارم بگذار این کسی که خدا تعلیمش کرده که در صدر آنها خاتم انبیاء(ص) است، و الان امام خمینی است - مد ظله العالی - بگذار ببینم آنها چه می گویند. تقلید جدی از آنها بکنم در افعالم، در خلقم، لاقلاً مراقب از این باشم که من خودسر نیستم، من در تحت نظر یک قادر متعالی که الان حاضر است و هرگز غیر از خیر نه برای من، برای هیچکس دیگر نمی خواهد. تذکر به این جهت البته مراقبه را زیاد می کند.

کلام راجع به جهاد می باشد و امر قطعی و صریح در چند آیه دارد که خداوند امر به جهاد می فرماید. یعنی یک عده از آیات راجع به جهاد با صدام کافر است، که بحمد الله ملت متوجهند که دارند امر شرعی قطعی مزیق حضرت احدیت را بجا می آورند.

یک نحوه دیگر از جهاد، جهاد با نفس است جهاد با نفس موارد استعمالش و موارد تحقیقش مختلف است. اساس جهاد نفس این است که شخص آگاه باشد که این نفس دشمن خداست، هر چند خدا ضد ندارد ولی این ضدیت می کند با خداوند علی اعلی. این معنی را بیاید لذا سعی کند حتی المقدور در طلب علومی باشد که خداوند علی اعلی امر کرده عباد خودش را که این علوم را یاد بگیرند. این یک قسمت از جهاد با نفس است.

قسمت دوم از جهاد با نفس اینکه سعی کند، اخلاقش اخلاق محمدی(ص) بشود اخلاقش اخلاق اهل بیت پیغمبر(ص) بشود، حضرت صادق(ع) در روایات عدیده اعلان می فرمایند که مسلمان برادر مسلمان است و هر برادری نسبت به برادر دیگری حداقل هفت حق دارد. یکی از آنها نسبت به برادر مسلمانش به هنگام سخن گفتن، جوری سخن نگوید که طرف را برنجانند؛ جوری سخن نگوید که موجب انزجار فرد مسلمان بشود. فرد مسلمان اختصاص ندارد به اینکه شیعه باشد.

حضرت صادق(ع) فرمودند: «المسلم أخو المسلم»<sup>۱</sup>

می خواهد از طبقه غیر شیعه باشد مسلمان است؛ می خواهد از طبقه شیعه باشد مسلمان است؛ حسب فرموده حضرت صادق(ص) هر مسلمانی از هر مذهبی باشد برادرش است. قهراً باید حقوق مسلمة برادری را نسبت به او ملاحظه کند. در سخن تندروی نکند و بلند سخن به او نگوید؛ حتی آقا امیرالمؤمنین(ع) می فرمایند: «اطع اخاک و ان عصاک» اطاعت بکن برادرت را، البته اعم از برادر ایمانی یا برادر نسب «اطع اخاک و ان عصاک» تو باید حرف برادر مسلمانان را بشنوی.

و هر مسلمانی وظیفه اش این است که حق برادری آن برادر دیگر را این جور ملاحظه کند هر چه عیب می بیند از او، ستر بکند؛ هر چه گناه قطعی از او می بیند ستر بکند.

حتی در یک روایت می فرمایند: مؤمن وظیفه اش این است که نسبت به برادر ایمانیش اگر هفتاد مرتبه گناه دید، حتی بعضی جاها دارد اگر گناهان کبیره دید وظیفه اش این است که ستر کند عیوب برادر مؤمنش را ولو به نحو عیب شرعی باشد. یعنی هفتاد مرتبه از رفیق مسلمانش، از برادر مسلمانش دروغ دید، هتک نکند حرمت رفیق را بلکه ستر بکند. حتی ظهر الغیث را حسابی ملاحظه بکند؛ یعنی پشت سر رفیق فاسقش که از او فسق ظاهر شده، لکن نه فسقی که علنی است؛ اگر کسی غیبتش کرد و علنی نبود، وظیفه اش این است که دفاع کند بلکه در تمام موارد مسلمان باید از مسلمان نسبت به گفته های بیجا دفاع کند، بالاخص مسلمان سر سوزن حق سوء ظن ندارد یعنی اگر مسلمانی از یک مسلمان دیگری ولو مذهبش غیر مذهب اهل بیت(ع) باشد؛ ولو

---

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۲۱، روایت ۲، باب ۱۵.

مذهب زیدی داشته باشد، اگر غلطی از این مسلمان دید که ولو یکصدم احتمال صحت می رود، صدی ۹۹ احتمال غلط می رود، تو حمل بکن که این صحیح است.

حسب قدرتت و حسب ذکاء ایمانیت باید کارهایی که از رفیقت صادر می شود، بنده از رفیقم صادر می شود حمل بر وجه صحیح کنم نه بر وجه غلط. به اندازه سر سوزن در قلب هر کسی سوء ظن به برادر مؤمنش بود، این زحمت برایش ایجاد می کند ولو سر سوزن سوء ظن باشد، موجب خستگی این شخص می شود.

بالاخص از حضرات ائمه(ع) در کتب مختلفه، یعنی در بحار الانوار هست؛ در تهذیب هست، در کافی هست، می فرمایند حقوق مسلمان بر مسلمان یک عده اش واجب است، یکی از حقوق این است که اگر بنده از همکارم یک کلمه ای که دو پهلو است شنیدم، حمل بر صحیحش بکنم؛ از رئیس اداره ام یک کلمه ای که دو پهلو است شنیدم، حمل بر صحیحش بکنم؛ همین قدر حضرت صادق(ع) می فرمایند: «المسلم أخو المسلم». اگر فرموده بودند: «المؤمن أخو المؤمن». تا اندازه ای قابل خدشه بود، آن هم خدشه اش اهمیت نداشت؛ ولی حضرت صادق(ع) می فرمایند: «المسلم أخو المسلم». یعنی لازم نیست هر که داخل شد در ملت اسلام و در دین اسلام حتماً باید جعفری باشد تا حقوقش را رعایت بکنی بلکه حضرت می فرمایند: باید حقوق برادر مسلمانان، می خواهد اثنی عشری باشد می خواهد، غیر اثنی عشری باشد، واجب است حرف که می زنی تندی به وی نکنی.

اگر جنابعالی می خواهید سیر بشوید، باید آن رفیقت هم سیر شده باشد. حق ندارد کسی از مسلمانها سیر بخورد در حالتی که اطلاع داشته باشد، برادر مسلمانش گرسنه است.

حضرت می فرمایند: اگر می دانی رفیقت یا برادر مسلمانان یا برادر ایمانیت گرسنه هست، تو حق نداری سیر بخوری. اگر رفیق ایمانیت لباس ندارد تو حق نداری لباس زیاد بپوشی. یا لباس فاخر بپوشی اگر او عریان است وظیفه تو این است که او را بپوشانی؛ حسب قدرت اگر او در مضیقه خانه هست باید او را از مضیقه بیرون بیاوری. این فرموده ائمه طاهرین(ع) است؛ حقوق برادر مسلمان را رعایت کردن، فرمان علماء اسلام است. فرمان جناب امام خمینی است - دامت برکاته - اسمش را بخواهید هر چه بگذارید، بگذارید. کار بسیار خوبی است که مسلمان باید مأمون باشد از دست برادر مسلمانان.

این قدر که اطمینان به زنش دارد، این مقدار که اطمینان به برادرش، به پسرش دارد، به همان مقدار دیگران از این اطمینان داشته باشند. همان چیزی که برای خودش دوست می دارد، برای او دوست بدارد.

کلمه ای که برای خودش مکروه است برای او هم مکروه بداند. آسایش را برای خودش لازم می داند، برای او هم لازم بداند. این نه از ناحیه چون شخص شده رئیس مجلس، یا شده رئیس جمهور، یا شده رئیس ملت از این جهت برایش واجب است؛ نه این وظیفه مسلمان است نسبت به مسلمان؛ ولو رئیس مجلس نباشد؛ نخیر فرد عادی باشد؛ نخیر فرد بسیار بسیار متوسطی باشد، باید حقوق برادر مسلمانان را رعایت کند.

«قال الصادق(ع): اذ قال الرجل لاختیه المسلم اف»<sup>۱</sup>



اگر یک نفر مسلمان به رفیق مسلمانش، به برادر مسلمانش اُفِ گفت یعنی «اوی چی می گویی»؛ یک کلمه ای که موجب زجر برادر مسلمانش شد، آقا حضرت صادق(ع) می فرمایند:

«انقطع ما بينهما من الولاية»

دوستی و مودت ایمانی که خداوند علی اعلی ایجاد فرموده بین این دو نفر قطع می شود، به مجرد کلمه ای که موجب نفرت شنونده است.

«فاذ قال انت عدوی»

اگر به برادر مسلمانش گفت تو دشمن منی،

«فقد كفر احدهما»

یکی از این دو حتماً کافر شده اند. البته نه کفری که منتهی بشود به آخرین مرتبه کفر. نه خیر، یک مقداری حق یقیناً برایش مستور شده است.

«فاذا اتهمه...» اگر نعوذ بالله، نستجیر بالله مسلمان مسلمان دیگری که برادرش هست، برادر ایمانی اش هست متهم بکند، یک کلمه بیجایی نسبت به او بدهد حضرت می فرمایند:

«فاذا اتهمه انما فی قلبه الایمان»

حل می شود ایمان در قلبش؛

«كما ينماح الملح فی الماء»

همان طوری که نمک در آب حل می شود ایمانی که نور خداست و خدا به این عطا فرموده، مودتی که از طرف خدا به این شخص به این طرفین عطا فرموده، این در

شخص حل می شود. یعنی دیگر لذتی از نور ایمانیش به این زودیهها نمی برد مگر آنکه توبه کند و از کارش راستی راستی شرمند بشود.

آقا امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «اطع اخاک...»<sup>۱</sup>.

البته عرض کردم چه اخ نسبی باشد، چه اخ ایمانی و اسلامی باشد.

«و ان عصاک» تو برادر خودت را تابع بشو، حرفش را بشنو. حرفش را مطیع بشو، هر چند او تو را عصیان کند. یعنی او حرف تو را نمی شنود ولی تو حرف او را بشنو. او قطع رحم می کند قطع رحم برادری می کند، یا قطع رحم نسبی می کند، تو وصل بکن؛ تو قطع رحم نکن؛ امر می فرمایند مسلمین را به این که باید شخص وصل رحم بکند؛ هر چند رحم به شخص جفا بکند یعنی هر چند برادر ایمانی، برادر اسلامی، به جنابعالی و به بنده جفا کرد در عین حال آقا امیرالمؤمنین(ع) می فرمایند: تو وصل رحم بکن؛ نه تو هم مثل او قطع رحم بکنی. باز روایت دیگری آقا حضرت صادق(ع) می فرمایند:

«قال الصادق(ع): المسلم اخو المسلم»

مسلمان برادر مسلمان است از هر طبقه ای از مسلمین می خواهد باشد.

«و حق المسلم علی اخیه المسلم ان لا یشبع و یجوع اخوه»<sup>۲</sup>

مسلمان حق ندارد سیر بخورد و علم داشته باشد که برادر مسلمانش گرسنه است.

«و لا یروی و یعطش اخوه»

سیر آب نخورد، در حالی که می داند برادر مسلمانش، تشنه است.

«و لا یکنسی و یعری اخوه»

---

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۷، صفحه ۲۱۵.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۲۱.

لباس خوب، یا لباس فاخر، یا لباس زیاد نپوشد در حالتی که می داند برادر مسلمانش، عریان است.

«فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم»

چقدر بزرگ است، چقدر عظیم است، حق یک برادر مسلمان بر برادر مسلمان دیگر هر چند او برادر مسلمانش حنفی باشد؛ شافعی باشد، حنبلی باشد، زیدی باشد همین قدر که جزء فرق مسلمین است نص فرموده آقا شامل حال او هم می شود. باز آقا می فرمایند: چقدر بزرگ است در مقام بزرگی و تعجب هستند. حتی در بعضی از روایات دیگر دیدم که آقا می فرمایند: کسی عبادت خدا را نکرده مگر اینکه حقوق برادر مسلمانش را ادا کند چون در بعضی از روایات دارد، شش تا حق، هفت تا حق دارد در بعضی از روایات دارد ۳۲ حق دارد برادر مسلمان بر برادر مسلمان لذا می فرماید: من ندیدم کسی راستی راستی عبادت خدا را بکند حقیقتاً، مثل کسی که حقوق برادر مسلمانش را ادا می کند.

اعظم از تمام اینها، نستجیر بالله، نعوذ بالله در اثر سوء ظن و در اثر حقوق برادر مسلمان را رعایت نکردن، خدای نکرده ممکن است این آیه شریفه بر شخص لایبالی که اخلاقش را تهذیب نکرده تطبیق بشود:

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنيا و الاخرة»<sup>۱</sup>

کسی که دوست می دارد پشت سر یک مسلمان بدی هایی که قطعاً از او صادر شده این پخش بشود، یا خودش پخش بکند و خوشش می آید، یا کس دیگر پخش بکند این

خوشش می آید! نص قرآن شریف است که برای چنین شخصی که دوست می دارد  
تشیع فاحشه را در حق مسلمین و مؤمنین، برای چنین شخصی هم عذاب است در این  
دنیا هم در آخرت است.

سخن راجع به اوامری است که خداوند علی‌اعلی در قرآن شریف نسبت به جهاد فرمودند. یکی از موارد استعمال جهاد که در قرآن شریف زیاد تأکید به این مسئله دارد جهاد با کسانی است که حمله می‌کنند به مسلمانها و متعدیند در حمله کردنشان؛ واجب کرده بر تمام مسلمانها که بروند این شخص متعدی را سر جای خود بنشانند و جنگ کنند با آنها، که الان در زمان فعلی ما بر تمام مسلمانها واجب است که بروند با این صدام کافر جنگ کنند یا سرنگونش کنند یا لااقل بجای خود بنشانندش.

تکرار این مسئله ضرر ندارد؛ چون یک مطلبی است که مسلمانها تصور می‌کنند وقتش موسع است؛ امروز نشد جهاد فردا، فردا نشد جهاد پس فردا، یک امر واجب قطعی و مضیق را تذکر دادنش بسیار لازم است. بلکه یکی از فرائض حتمی گویندگان این است که مردم را متوجه کنند به این که قرآن شریف دارد با تمام صراحت می‌گوید بروید با صدام جنگ کنید.

غایة الامر هر که قدرت دارد در جبهه واقع بشود هر که قدرت ندارد پشت جبهه واقع بشود. این افرادی که می‌خواهند بروند برای دفاع، البته یک عده ایشان می‌روند در جبهه بقیه دارند کار واجب را انجام می‌دهند و باید تمام مسلمانها از حیث پشتیبانی هیچ

دریغ نکنند و این دریغ نکردن نه فقط تقاضا است، امر حضرت احدیت است در قرآن شریف تکرارش بسیار برای گویندگان لازم است که مردم را از خواب بیدار کنند. منحصر نیست که واجب را کسی بخواهد انجام دهد بلکه این از یک جهت مضیق است از یک جهت امتیاز دارد بر سایر واجبات ما، بله حج تا اندازه ای است والا جهاد با کفر بالاخص با صدام کافر یک فریضة قطعی الهی است، دستور خداوند علی اعلی و ائمه طاهرین(ع) و حضرت خاتم الانبیاء(ص) و حضرت امام خمینی دامت برکاته است. یک چیزی نیست که از خود کسی آمده باشد بیرون؛ یا بمناسبت روز این سخن در میدان آمده باشد؛ نخیر سخنی است قطعی، مطلبی است که حضرت خاتم الانبیاء(ص) از هزار و چهارصد و کسری قبل این مطلب را در کتاب بین المللی خودشان بالصرحة تعیین فرموده اند. لذا بر تمام مسلمانها عمل به آن و تذکر به این مسئله، بسیار کار واجبی است و بر هر فرد مسلمان هم چنین است، نه شخص خاصی، این یکی از مصادیق باب جهاد است.

مصدق دوم و مورد استعمال کلمه جهاد، جهاد با نفس است. یعنی آدمیزاد باید اطمینان پیدا کند که اولش خدا اراده اش فرموده؛ الان خدا اداره اش می فرماید؛ فردا هم خدا اداره اش می فرماید. غیر از خداوند علی اعلی اداره کننده ای، پناهگاهی، غیر از خداوند علی اعلی هیچکس دیگر پناهگاهی به او نمی دهد. لذا بفهمد که این نفسش دشمن است؛ با خودش هست، مرکب از جهل صد در صد است، سعی بکند بر طبق هوای نفسش حرکت نکند. بهترین مجاهده هایی که فعلا برای مسلمین لازم است جهاد نسبت به حقوق است.

حقوقی را خداوند علی اعلی برای مسلمین فرض فرموده و حتم و لازم فرموده؛ نفس کلمه حق که جمعش حقوق است به معنای ثَبَّتَ است؛ به معنای حَتَمَ است؛ به معنای لَزِمَ است، به معنای حتمیت داشتن است.

یک مطلب قطعی ثابت تکوینی را خداوند علی اعلی گذاشته روی دوش مسلمانها برای نفع مسلمانها؛ تاج رسالت خاتم انبیاء را بر سر امتشان نهاده. لهذا برای ترقی و تعالی و به هدف عالی رسیدنشان حقوقی را خداوند علی اعلی تعیین فرموده که برای خود مسلمین نافع است. نه صرف حمالی هست؛ یعنی روح شخص منزه می شود؛ برای قرب حضرت احدیت بسیار زود ترقی می کند. بسیار زود می فهمد اسرار ربوبی را؛ اگر عمل کند به حقوقی که خداوند علی اعلی برای مسلمان تعیین فرموده.

البته خداوند علی اعلی یک دسته از حقوق قرار داده برای این که زن حق شوهر را ادا کند و شوهر حق زن را ادا کند. حق ولد بر والد، حق پدر بر ولد، یک حقوقی را خداوند علی اعلی واجب فرموده که اولاد از پدر و مادرشان عملی کنند و انجام بدهند. یک مقداری حقوق گردن والدین است که نسبت به اولادشان حتماً باید عملی کنند.

یکدسته حقوق است نسبت به همسایه (که بسیار حضرت خاتم انبیاء(ص) این حقوق را برای همسایه قرار دادند). بسیار بسیار اصرار فرمودند حضرت خاتم انبیاء(ص) که حق همسایه بسیار لازم و پراهمیت است؛ طوری بیان شریفشان بود که مستمعین توهّم کردند که حقوق همسایه بنحوی قوی است که حتی پس از وفات ارث می برند. لذا فرمودند نه ارث نمی برد؛ فقط ارث نمی برد ولی از سایر حقوق هیچ مستثنی نیست.

یکی از احادیث شریفه ای که از آقا امیرالمؤمنین(ع) نقل شده:

«عن علی(ع) قال: قال رسول الله(ص) للمسلم علی اخیه ثلاثون حقاً»<sup>۱</sup>  
آقا خاتم انبیاء(ص) فرمودند: خداوند ثابت فرموده بر ذمه هر مسلمانی (که به نفع  
همان مسلمان است) سی حق برای برادری که مسلمان است.

«ثلاثون حقاً لا برأۃ له منها»

آقا فرمودند هیچ مسلمانی حق ندارد این حقوق را انجام ندهد و نمی تواند شانه و  
ذمه اش را از این حقوق خالی کند مگر این که آن برادر مسلمان عفو کند. «لا برأۃ  
منها» هیچ چاره ای ندارد الا این که شخص مسلمان بر طبق این حقوق عمل کند.

«الا بالاداء او العفو»

اگر ادا کرد که نعم المطلوب؛ یا عفو کند از رفیقش.

خلاف حق اخوت اگر رفتار شد از او طلب عفو بکند. اول حقی را که خاتم انبیاء(ص)

بیان می فرمایند:

«یغفر زلته» یعنی اگر از برادر مسلمانش یک چیزی که خلاف رفاقت بود، خلاف  
آداب رسمی بود دید ببخشدش؛ مثلاً موقع غذا خوردن هیچ به وی تعارف نکرد، با این  
که می دانست گرسنه است مع ذالک اشاره نکرد که آقا شما هم بیا سر سفره غذا بخور؛  
این شخصی که به وی تعارف نشد و ملاحظه اش نشده باید این شخص ببخشد این زله  
و این غفلی که از این شخص مسلمان صادر شده. همه غذاها را هم خورد ببخشدش به  
رخش نکشد؛ آقا تو همه غذاها را خوردی؛ همه میوه ها را خوردی برای من گرسنه هیچ  
نگذاشتی نه به رخس نکشد. می فرمایند:

«و یرحم عبرته»



اگر رفیق مسلمانش، برادر مسلمانش دارد گریه می کند به گریه اش ترحم بکند؛  
بین چه شده، مالش را دزد برده؟ کسی اذیتش کرده؟ گرسنگی به او فشار آورده؟ رَحِمی  
از او فوت شده؟ اگر دیدی مسلمانی دارد گریه می کند تو نسبت به این گریه دلسوز  
باش. بین این گریه ناشی از اموری است که از دست تو میسر است که انجام بدهی برو  
انجام بده.

«یستر عورته» اگر یک غلطی از او صادر شد، یک گناهی از او صادر شد، یک  
خلاف رفاقتی از او صادر شد، تو سترش بکن، تو نگذار غفلت یا گناه یا مکروهی از  
مسلمانی که برادر تو هست، خواه برادر صلیبی، خواه برادر ایمانی، آشکار بشود؛ سترش  
بنما؛ حقیقتاً بپوشان آن غلط را.

«و یقیل عثرته...»

اگر باز غفلتی کرد، آمد عذرخواهی کرد تو عذرش را بپذیر. اگر غلطی گناهی از او  
صادر شد، فوری ندیده این را بگیری؛ غیر از یغفر زلته هست. یعنی اگر تقاضای عفو کرد  
که عفوش بکن اگر تقاضای عفو نکرد تو خودت ندیده بگیر؛ اقاله بکن؛ رأساً باطل بکن  
این قضیه ای که واقع شده بود و شما دیدی.

اگر در پشت سر شما، جلو روی شما یک غلطی را نسبت به شما داد می آید  
عذرخواهی بکند، فوری تو عذرش را بپذیر.

«و یردّ غیبتہ»

اگر دیدی مسلمانی پشت سر برادر مسلمانش دارد غیبت می کند، حق قطعی این  
شنونده هست که دفاع بکند از او؛ نگذارد گوینده غیبت بکند.

«و یدیم نصیحتہ»

یعنی اگر بنا گذاشت، رفیق مسلمانی داشت یا برادر مسلمانی داشت یک غلطی از او دید، غلطش را یک دفعه که گفت و نشنید، ترک نکند نصیحتش را؛ بلکه ادامه بدهد به نصیحتش. امروز نصیحت بکند؛ فردا نصیحت بکند؛ پس فردا نصیحت بکند؛ آن قدر نصیحت بکند تا این شخص مسلمان از این غلطی که دارد کنار برود.

«و یحفظ خلتہ»

دو نفر مسلمان که برادر یکدیگرند، رفیق هم شدند نگذارند این رفاقت به مفت از بین برود؛ بلکه سعی بکند حسب قدرتش این دوستی را حفظ بکند.

«و یرعی ذمتہ»

این شخص برادر مسلمانش، خواه رفیق خواه غیر رفیق، اگر چیزی را متعهد شد تعهد ذمه اش را بپذیرد؛ نه اینکه بپندارد بله این حالا قبول کرد فردا خیانت می کند؛ اگر سابقه خیانت ندارد ذمه را محترم بشمارد یعنی شرافتی را که خداوند علی اعلی به این برادر مسلمان داده. یا مثلاً ایشان متعهد شد کفیل کسی شد، شهادت داد برای قضیه ای ذمه و ضمان ایشان و کفالت ایشان را محترم بشمارد؛ نه اینکه این مسئله را یک مسئله سرسری بگیرد؛ نخیر بسیار ذمه اهمیت دارد؛ چه در موقع کفالت، چه در موقع ضمان چه در امور عادی جزئی.

«و یعود مرضہ»

اگر شخص مسلمانی فهمیدید مریض شده، یکی از حقوق قطعیش این است که باید بروید عیادتش.

«و یشهد میتنہ»

اگر مسلمانی مرد و جنابعالی و بنده آگاه شدیم یکی از حقوق مسلمه این است که تشییع جنازه بکنند.

«و یجیب دعوتہ»

اگر بنده را خواندند، مسلمانی بنده را خواند باید اجابت بکنم. بنده را صدا کرد جوابش را بدهم. خواند بنده را برادر ایمانی اگر قدرت دارم اجابت کنم و هکذا. اگر مسلمانی خواند مسلمانی را برایش حق قطعی است که جواب بدهد.

«و یقبل ہدیّتہ»

اگر مسلمانی دسته گلی، مقداری میوه ای هدیه آورد برای مسلمانی، یکی از حقوق مسلمه اش این است که رد نکند هدیه را.

«و یکافیء صلتہ»

اگر صله داشت به بنده مسلمانی آمد و شد داشت با بنده، بنده هم حتماً هر مسلمانی حتماً باید این هم مقابل احسان و وصلی که عملی کرد این هم احسان بکند، وصل بکند. هدیه ای فرستاد بنده برایش هدیه ای بفرستم؛ آمد دیدم بروم بازدیدش، احوالپرسی کرد، من هم بروم احوالپرسی و هکذا هر مسلمانی حق مسلمش این است که وصل بکند آن مقداری که به وی رسیدگی شد این هم در مقام مثل او بر بیاید.

«و یشکر نعمتہ»

اگر احسانی کرد تشکر بکند. باد به خرج ندهد بلکه راستی راستی شکر خودش را نسبت به او بفهماند. نه لفظاً یک چیزی می گویم و واقعاً تشکر ندارم.

«و یحسن نصرتہ»

اگر مسلمانی از کسی یاری خواست در یاری کردنش راستی راستی نصرت بکند؛ نه اینکه برود کارشکنی بکند.

«و یحفظ حلینته»

اگر مسلمانی زنش را سپرد دست مسلمانی، یکی از حقوق مسلمه اش این است که به هیچ نحو خیانت نکند و واجب حتمی است بر او که از هر حیث حفظش کند.

«و یقضی حاجته»

اگر مسلمانی حاجتی داشت به بنده، حاجتی داشت به مسلمانی حق قطعی است که آن حاجت را این مسلمان برآورده کند.

«یشفع مسألته»

تقاضا کرده که این شخص شفیع بشود برایش فلان کار، فلان جا ... نصیبش بشود. این برایش حق مسلم است که این شخص قدم بگذارد جلو، شفاعت بکند؛ اگر به بعضی جاها برخورد ندارد حقوق کسی ضایع نمی شود که این را به یک کاری نصبش بکند. این حق مسلمان است بر مسلمان دیگر.

«و یسّمّ عطسته»

اگر دید رفیق مسلمانش عطسه کرد، پهلوی هم نشسته اند یک متر فاصله است دو متر فاصله است، این به او بگوید: «یرحمک الله». حتی در بعضی از روایات دارد عرض می کند اگر فاصله ما زیاد است؟ آقا می فرمایند: یکی از حقوق مسلمه است که اگر او عطسه کرد، تو به وی بگویی «یرحمک الله»، یا «یرحمکم الله»، هر چند فاصله زیاد باشد.

«و یرشد ضالّته»

بچه اش گم شده تو سعی بکن بچه را برسانی به این شخص؛ الاغش گم شده، ماشینش گم شده، یک چیز او بالاخره گم شده، تو سعی بکن گم شده اش را به او برسانی اگر می توانی.

«و یردّ سلامه»

اگر سلام کرد یقیناً جواب سلامش را بده؛ حتی در بعضی از روایات دارد جواب سلام را بلند بدهید. از علائم مسلمان این است که سلام بلند بکند و جواب بلند هم بدهند به این طرف.

«و یطیب کلامه»

حرف که می خواهد بزند با غلظت نباشد؛ با خشونت نباشد؛ یک جوری حرف نزند که دل طرف آزرده و خسته شود.

«و یر انعامه»

اگر نعمتی داد به کسی این نعمت را کوچک نشمارد.

نگوید این میوه را برای من فرستاد که من هم برایش یک میوه ای بفرستم؛ نه این راستی راستی جمیل بشمارد، نعمتی را که کسی برای کسی فرستاد این ارزش برایش قائل باشد. این را نیک بشمارد نیک قبول بکند نیک مصرف بکند.

«و یصدق اقسامه»

اگر قسم خورد مسلمانی برای مسلمانی حق تکذیب را ندارد قطعاً و یکی از حقوق مسلمه اش این است که تصدیقش بکند. البته اگر در صورت تصدیقش تبعات شرعی داشته باشد، موقوف به بیّنه است؛ موقوف به امور قضایی است.

«و یوالی ولیه و لا یعادیه»

اگر مسلمانی بچه اش را دوست می دارد تو هم دوست بدار بچه اش را؛ اگر نوکرش را دوست می دارد تو هم نوکرش را دوست بدار؛ اگر پیش نمازش را دوست دارد تو هم پیش نماز او را دوست بدار؛ کسانی که برادر مسلمان تو را دوست داشتند تو هم او را دوست داشته باش و حق نداری دشمن دوست یکی از برادران مسلمان باشی.

«و ینصره ظالماً و مظلوماً»

رفیق مسلمانان اگر ظالم است، تو نصرتش بکن اگر مظلوم است تو نصرتش بکن.

«فاما نصرته ظالماً فیرده عن ظلمه»

تو نصرتش بکن اگر ظالم است برو توی گوشش بخوان؛ سعی بکن که از ظلم صرف نظر کند. «اما نصرته مظلوماً» سعی بکن حقوقش را که دیگران ضایع کردند، تضییع حقوقش نشود و حق را از طرفش بگیر و کمکش کن.

«و اما نصرته مظلوماً فیعینه علی اخذ حقه»

اگر مظلوم واقع شده، تو کمکش کن حسب قدرتت که این حق پایمال نشود.

«و لا یسلّمه و لا یخذله»

نه جوری بشود که تمام همّ تو، این برادر مسلمان بشود، که این برادر مسلمان تو، یک بتی بشود برای تو، خدایت بشود، پیغمبرت بشود، امامت بشود، رهبرت بشود، نه این جور نه، ولش هم نکن، که از او کناره جویی بکنی و حقوقش را ادا نکنی، نه آن جور تسلیمش بشو که خودت از بین بروی، نه جوری بشو که خذلان نصیبت بشود یعنی کناره جویی از او بکنی. نه این و نه آن؛ «بل خیر الامور اوسطها».

«و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه»

آنچه دوست می داری برای خودت برای او هم دوست بدار. لذائذ مادی دوست می داری برای او هم دوست بدار، لذائذ معنوی دوست داری برای او هم دوست بدار.

«و یکره له من الشر ما یکره لنفسه»

آنچه برای خودت شر می شماری و کراهت داری از او، برای او هم کراهت داشته باش؛ نه این که فقط این چیز بد است برای شما، برای او خوب است؛ نخیر. آن چیزی که در فکر تو در عقل تو در هوش تو در دستور تو، بد است این را هم برای او بد بشمار و نخواه نصیب او بشود.

عرض شد بر تمام مسلمین واجب است که امر حضرت احدیت را عمل به آن بنمایند؛ از هر طبقه ای که باشند، خواه حنفی، خواه شیعی، خواه مالکی، خواه حنبلی، بر تمام مسلمین واجب است که حسب آیات شریفه<sup>۱</sup> با دشمن مسلمین جهاد کنند.

پس به طریق اولی بر ایرانی ها بالخصوص آقایانی که قدرت دارند، باید اهم امورشان را جنگ با صدام قرار بدهند و هر کس قدرت دارد خودش را برساند به جبهه لااقل پشت جبهه که بر طبق این آیه شریفه یک مقدار زمانی عمل کرده باشد.

عرض کردم استعمال جهاد در قرآن شریف مختلف است؛ گاهی منحصر به جهاد با صدام کافر، گاهی بعضی از آنها اعم است از جهاد با کافر یا جهاد با نفس؛ جهاد نفس البته مصادیقی دارد. بهترین جهادی که خداوند امر فرموده که باید با نفس آدمیزاد، چون

---

۱ - سورة مائده، آیه ۳۵.

سورة توبه، آیه ۴۱.

سورة توبه، آیه ۷۳.

سورة توبه، آیه ۸۶.

سورة حج، آیه ۷۸.



هر نفس آدمیزادی جاهل بلکه دشمن خدا است باید سعی کند که از تبعیت هوایش و هوسش فرار کند. قهراً باید یک جنگی با نفس خودش داشته باشد؛ یک سرسختی نسبت به نفس خودش داشته باشد که قدر یقینی، هواهایش را حسب قدرتش تبعیت نکند و تبعیت بکند از فرموده حضرت خاتم انبیاء(ص) تا نفس و جانش و قلبش راستی راستی متوجه بشود به ساحت قرب حضرت احدیت.

اگر کسی طالب قرب حضرت احدیت باشد، حتماً باید تبعیت از جمیع دستورات خاتم انبیاء(ص) بنماید. بالاخص نسبت به خصوصیت جهاد نفس و بهترین جهادها برای شخص در مرتبه اولی، ادا کردن حقوق برادران مسلمانان هست، خواه رفیق باشد خواه نباشد.

خداوند این حق را قرار داده که موجب رفعت خود مسلمان است. یعنی هر مسلمانی بر طبق تعیین حقوقی که خاتم انبیاء(ص) فرمودند عمل بنماید، صدی نود راه تقرب برایش آسان می شود؛ راه جهل برایش بسته می شود. بلکه تا اندازه ای شائق و مایل می شود برای اینکه معارف حضرت خاتم انبیاء(ص) را بیشتر اجرا کند؛ بیشتر بفهمد و به سعادت ابدی خودش را متوجه بنماید.

حضرات معصومین(ع) زیاد راجع به حق مسلم بر مسلم بیاناتی فرمودند؛ حق معنائش فوق حکم است یعنی یک مطلب ثابتی که بین دو نفر برادر مسلمانی واقع شده، نه اینکه این حق یک چیزی است عارضی؛ یک چیزی است اعتباری، یا انشاء صرف است. نخیر یک حق که مسلمان گردن مسلمان دیگری دارد یک مطلب قطعی مسلم تکوینی است. هر برادر مسلمانی بر برادر مسلمانان حق تکوینی دارد. یعنی اگر اداء کرد خوشا بحالش، اگر اداء نکرد موجب خستگی و موجب ملالش می شود.

در وسائل الشیعه روایتی است همین مطلب را متوجه می نماید که اگر کسی به حقوق برادر مسلمان عمل نکرد موجب بعدش از خداوند علی اعلی می شود حضرت می فرمایند یعنی حضرت صادق(ع).

«عن ابی عبدالله(ع): قال: قلت له ما حق المسلم علی المسلم؟ قال: له سبغ حقوق واجبات»<sup>۱</sup>.

عرض کردم: آقا چه حقی مسلمان دارد بر گردن مسلمان دیگری؟ آقا فرمودند: هفت حق واجب، مسلمان گردن برادر مسلمانش دارد.

«ما منهن حق الا و هو علیه واجب»

هیچ حق از این هفت تا نیست الا اینکه واجب است بر شخص مسلمان عمل به آن بکند، نه صرف اینکه بداند چنین حقی هست.

واجب است به این حق عمل کردن و در خارج این حق را پیاده کردن.

«ان ضیع منها شیئا خرج من ولایة الله و طاعته»

اگر مسلمانی یکی از این حقوق را تزییع بکند، خارج شده است از ولایت حضرت احدیت. عرضی که قبلا کردم که موجب زحمت می شود، مقصودم این جهت بود، اگر کسی حق برادر مسلمانش را تزییع کرد خارج می شود از دوستی حضرت احدیت؛ خارج می شود از اطاعت حضرت احدیت.

این عرضی که بنده می کنم عین فرموده حضرت صادق(ع) است بدون کم یا زیاد. «ان ضیع» فاعل ضیع، مسلم است. «ان ضیع مسلم» یکی از این هفت تا حق را، خارج شده از ولایت خداوند علی اعلی و خارج شده از اطاعت خداوند علی اعلی. چقدر این

قسمت حق مسلمان بر گردن مسلمان اهمیت دارد که در اثر تضييع حق خارج می شود از دوستی خداوند؛ یعنی نظر خاص خداوند علی اعلی از شخص کم می شود. خلاصه آقا می فرمایند: خارج شده از ولایت خدا و طاعت خداوند علی اعلی.

«و لم یکن لله فیہ نصیب»

دیگر این شخص بعد از آنکه تضييع کرد حق این مسلمان را از این حق استفاده نمی کند مگر اینکه دست به توبه و انابه بزند و این رفیق خودش را ترضیه بکند؛ عذرخواهی بکند؛ البته خداوند اجل عالی، اجل است از اینکه توبه او را قبول نکند، می فرمایند: بدون توبه این معنی میسر نمی شود. البته قرآن کریم، تمام ائمه طاهرین(ع) و حتی حضرت امام خمینی، این مطلب را تازگی تذکر دادند که در توبه برای هر کسی و برای هر موضوعی نسبت به حضرت احدیت باز و هرگز در توبه را خداوند علی اعلی بر هیچ کس نمی بندد.

«قلت له جعلت فداک و ما هی»

عرض کردم: فدایت شوم ای حضرت صادق(ع) آن حقوق سبعة ای که فرمودید کدام است؟ بیان بفرمایید. آقا فرمودند:

«قال یا معلی ان علیک شفیق اخاف ان تضيع و لا تحفظ»

من به تو مهربانم، خوف دارم این که برایت بگویم، ضایعش کنی و حفظش نکنی و در مقام عمل پیاده اش نکنی.

«و تعلم و لا تعمل»

بدانی و عمل نکنی، خوف از این دارم اگر ندانی و عمل نکنی آن قدر گناه برای تو حاصل نمی شود، ولی اگر بدانی و عمل نکنی، بسیار زحمت دارد برایت.

«قلت لا قوة الا بالله»

خداوند علی اعلی قدرتم می دهد. خداوند علی اعلی توفیقم می دهد که به آن عمل کنم. حضرت صادق(ع) فرمودند:

«ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسک»

کمتر حقی که برادر مسلمان گردن تو دارد، این که دوست بداری برای برادر مسلمان آنرا که برای خودت دوست می داری. اگر خوش خلقی، خوش رویی برای خودت دوست می داری برای او هم دوست بدار. اگر غذای لذیذ و جای صحیح را برای خودت دوست می داری، برای او هم دوست بدار، اگر دور شدن از شرک را برای خودت دوست داری واقعاً، برای او هم راستی راستی دوست بدار که از شرک دور بشود.

«و تکره له ما تکره لنفسک»

آنچه خودت کراهت داری برای او هم مکروه بدار. تندخویی، جواب ندادن، بی اعتنایی کردن طرف راه، اهمیت ندادن، در موقع سلام به او بی اعتنایی کردن تمام اینها را اگر کراهت داری، آنچه کراهت داری برای خودت برای او هم مکروه بدار این حق اول.

«و الحق الثانی ان تجتنب سخطه»

اجتناب کن از تلخ کردن اوقاتش؛ سعی بکن برای برادر مسلمان کاری فراهم نکنی که اوقاتش تلخ بشود، کاری فراهم نکن که به غضب بیاوریش؛ اجتناب بکن از اوقات تلخی و غضب رفیق مسلمان؛ یا رفیق یا غیر رفیق. اجتناب بکن از غضب و سخط برادر مسلمان، که موجب خستگی برای خودت هست.

«و تتبع مرضاته»

حق دوم این است که موجب اوقات تلخیش را فراهم نکنی؛ علاوه موجب رضایتش را هم فراهم بکنی؛ علاوه رضایت او هر چه هست تو به رضایت او عمل بکنی نه به رضایت و رأی خودت؛ بلکه به رأی رفیقت، به رضای رفیقت، کاری می خواهی انجام بدهی، با رضایت و اذن او کار را انجام بده.

«و تطیع امره»

اگر مسلمان به تو امری کرد اطاعت کن، حقش هست که اطاعتش بکنی؛ مگر خلاف شرع باشد، مگر خلاف قرآن باشد، مگر خلاف سنت خاتم انبیاء(ص) باشد آن حرفی است علیحده. «و تطیع امره» این حق دوم.

«و الحق الثالث ان تعينه بنفسك و مالك و لسانك و يدك و رجلک»

تو را معین می خواهد، تو را به کمک طلبیده می خواهد به او کمک بکنی چه در امر عبادی، چه در امر مادی، چه در کارهای روزمره. یک کاری برایش پیش آمده که از تو طلب می کند مدد را؛ بر تو واجب است کمکش کنی، مادامی که البته خلاف شرع نباشد تو باید کمکش کنی.

«ان تعينه بنفسك ...»

یعنی اگر موجب این است که وقتت را صرف کنی باید صرف کنی و مالت را اگر موجب کمک است به او؛ موجب این است که یک هزار تومان، ده هزار تومان پول خرج کنی، باید خرج کنی و ... باید به مالت به زبانت به او کمک کنی، به دستت به پایت به او کمک کنی. کاری است که باید به پایت انجام شود، باید به تمام قوه، یعنی نفساً، مالا، لساناً، رجلاً، یداً از او به هیچ نحو دریغ نکنی که اگر دریغ کردی و از ولایت خداوند علی اعلی حسب فرموده امام صادق(ع) از طاعت حضرت احدیت خارج شدی.

«و الحق الرابع ان تكون عينه و دليله و مرآته»

مسلمان آينهٔ مسلمان باشد؛ يعنى موجب اين باشد، اين قدر به هم يگانه باشند كه اگر خوبى اين داشته باشد در او اثر بکند؛ اگر خوبى او داشته باشد در اين اثر بکند؛ در مطالب دليل و راهنمايش باشد، در کارهاى فکرى معينش باشد، هر جا گير مى کند، کمک مى خواهد، نگذارد تنها بماند.

در جهت دلالت عينش باشد؛ يعنى دلالتش باشد؛ رهبرش باشد؛ پيشوايش باشد؛ موجب اين باشد كه آنچه كمال داشته باشد در او سرايت بکند؛ آنچه كمال اين داشته باشد در او سرايت كند. بلكه حتى اگر عيوبى در مسلمان است بواسطه آنكه با اين رفيق يا اين شخص مسلمان، خواه رفيق باشد، خواه رفيق نباشد عيوب اين بواسطه دو دقيقه، بواسطه سه دقيقه کمتر يا بيشتر زایل بشود ببيند خوبى خودش را، اين قدر مسلمان صاف باشد با مسلمان ديگر كه عيوب و حسن خودش را در او ببيند او هم عيوب و حسن خودش را در اين ببيند.

«و الحق الخامس ان لا تشبع و تجوع و لا تروى و يظماً»

سير نخورى و رفيق مسلمانت يا غير رفيق مسلمانت گرسنه باشد با اين كه مى دانى تشنه است سير، آب بخورى و او تشنه باشد.

«و لا تلبس و يعرى»

حق ندارى اگر فهميدى او عريان است، لباس فوق العاده يا حتى زائد بر متعارف بپوشى؛ بايد او را بپوشانى؛ اين حق پنجم.

«و الحق السادس ان يكون لك خادم و ليس لاختيك خادم فواجب ان تبعث خادمك و فتغسل ثيابه»

حق ششم این است که اگر تو خادمی داشتی، اگر جنابعالی نوکر داری ولی آن مسلمان نوکر ندارد، ولی تو می فهمی او محتاج است بشستن لباس؛ محتاج است به تغذیه؛ محتاج است به رختخواب انداختن؛ بر تو واجب است که خدمت را بفرستی لباس مسلمان را ولو رفیق تو نباشد، بشوید؛ رختخوابش را بیندازد؛ غذایش را طبخ کند؛ ظروفش را اگر لازم دارد بشوید.

«و تصنع طعامه و تمهد فراشه»

یعنی حتی محتاج است که غذایش را طبخ کند، رختخوابش را بیندازد، این خادم برود و برایش انجام بدهد.

«و الحق السابغ ان تبر قسمه»

یعنی حق هفتم این است اگر رفیقت قسمی خورد تو باید حفظ کنی قسم او را یعنی اعتنا بکنی قسمش را. قسمش را یک مطلب عادی نشماری؛ نیکو بشماری قسمش را البته محتمل است معنای دیگری هم داشته باشد.

«و تجیب دعوته»

اگر رفیق مسلمان یا غیر رفیق، تو را خواند و دعوت کرد به خانه خودش اگر قدرت داری، واجب است دعوتش را اجابت کنی.

«و تعود مریضه»

اگر می دانی مسلمانی مریض شده، واجب است بروی عیادتش بکنی

«و تشهد جنازته»

اگر مسلمانی مُرد فهمیدی مسلمان است، باید بروی تشییع جنازه اش.

«و اذا علمت ان له حاجة تبادره الی قضائها»

اگر راستی راستی فهمیدی پولی محتاج است، غذایی محتاج است، تو باید سعی کنی  
و کوشش بکنی، که حاجت غذایی است، کتابی است، چیز دیگر است حاجتش را برآورده  
بکنی.

«و لا تلجئه الی ان یسألکها»

بعد از آنکه فهمیدی محتاج به پول است، محتاج به نان است، صبر نکنی که او  
بیچاره بشود بیاید به تو رو بزند و از تو تقاضا بکند، بلکه واجب است بر تو کوشش بکنی  
قبل از سؤال او پول را به او برسانی، قبل از سؤال طعام، طعام را به او برسانی، قبل از  
سؤال لباس، لباس را به او برسانی.



در عصر فعلی جهاد با کافر از قبیل جهاد با صدام کافر است که بر تمام مسلمانها حسب این آیات شریفه واجب است با صدام بجنگند. اگر مقدور است به جبهه بروند؛ اگر مقدورشان نیست پشت جبهه را تأمین بکنند، یک امر واجب قطعی مضیق است. هیچ مسلمانی حق ندارد دوشش را از این وظیفه خالی کند یا مسامحه کند یا امروز را به فردا بیندازد؛ بلکه واجب مضیق حتمی است؛ غایت الامر اگر کسی علم پیدا کرد که «مَنْ به الکفایة» هست تکلیف ساقط می شود ولیکن علم به «مَنْ به الکفایة» بودن در جبهه بسیار امری است مشکل؛ لذا بحکم عقل و بحکم نقل این گونه امور بسیار نافع است.

هر مسلمانی که مقدورش هست برود این صدام کافر را سر جای خودش بنشانند؛ حسب فرمان خداوند علی اعلی حسب فرمان ائمه طاهرین(ع) حسب فرمان امام خمینی مد ظله.

عرض کردم مصادیق امر به جهاد مختلف است؛ بعضی موارد راجع به جهاد با کفار بعضی از مصادیق و موارد راجع به جهاد با نفس است که بر هر مسلمانی واجب است از هوای نفسش تبعیت نکند و با نفس خودش رفاقت نکند و خاضع و ذلیل نفسش نشود؛

بلکه امر خداوند علی را محترم بشمارد؛ تبعیت از فرمان خاتم انبیاء(ص) و تبعیت از ائمه طاهربین(ع) و حضرت امام خمینی را مقدم بدارد بر هوای نفسش و بر معلومات شخصی خودش.

عرض شد بهترین راه برای فرار از هوای نفس و بهترین راه برای تزکیه نفس (این که شخص از اوصاف رذیله پاک بشود لااقل از جهالتش کاهیده بشود) التفات داشتن بحقوق برادر مسلمانش است این حق مسلم بر مسلم مطلبی است که خاتم انبیاء(ع) و حضرات ائمه طاهربین(ع) و حضرت امام خمینی این مطلب را تأکید دارند. جایی نیست که یک نفر از این محترمین گفته باشد که نفست را رها کن هر چه می خواهد بشود، بشود.

قرآن کریم تصریح می فرماید که اگر کسی نفس خودش را رها کرد و هر چه دلش خواست انجام داد عاقبت وخیمی دارد؛ بلکه مبتلا به خسران می شود لهذا عرض کردم بهترین راه برای تزکیه نفس و برای نزدیک شدن به قرب حضرت احدیت مراعات کردن حقوق برادر مسلمان است. حقوق برادر مسلمان نه فقط حمالی است؛ نه فقط انجام وظیفه است بلکه نفعی است راجع به خودش، نفعی است راجع به قلب شخص، راجع به روح شخص، ایمان شخص، جان شخص، آخرت شخص، علم شخص که اگر کسی حقوق برادر مسلمانش را رعایت کرد و راستی راستی آنچه ائمه طاهربین سلام الله علیهم اجمعین فرموده اند عمل کرد تحقیقاً اهل قرب حضرت احدیت می شود؛ تحقیقاً از مردان صالح و از مردان لائق و درخط شناسایی خدا بسیار توانا و بسیار زکی خواهد شد.

لهذا چند روایت عرض می شود:

«عن ابی هارون المكفوف قال قال لی ابو عبدالله(ع) یا ابا هارون ان الله تبارک و تعالی آلی علی نفسه ان لا یجاوره خائن قلت و ما الخائن قال من

ادخر عن مؤمن درهماً او حبس عنه شيئاً من امر الدنيا قال قلت اعوذ بالله من غضب الله فقال ان الله تبارك و تعالی آلی علی نفسه ان لا یسکن جنته اصنافاً ثلاثة راد علی الله عز و جل او راد علی امام هدی او من حبس حق امری مؤمن قال قلت یعطیه من فضل ما یملک قال یعطیه من نفسه و روحه فان بخل علیه بنفسه فلیس منه انما هو شرک شیطان»<sup>۱</sup>.

ابی هارون مکفوف گفت: که فرمودند حضرت صادق(ع): ای ابا هارون خداوند علی اعلی عهد فرموده به نفس خودش قسم خورده تقریباً متعهد شده «ان لا یجاوره خائن»؛ خداوند عهد بسته که هرگز خائنی مجاور حضرت احدیت و به قرب حضرت احدیت نرسد. هارون عرض می کند: «و ما الخائن؟» آقا خائن کیست که به قرب حضرت احدیت راه پیدا نمی کند و از قرب حضرت احدیت محروم است؟ حضرت صادق(ع) فرمودند:

«من ادخر عن مؤمن درهماً»

اگر کسی یک درهم که تقریباً سه تا چهار تومان این روزها می شود، اگر کسی یک درهم، سه تومان پول داشته باشد، مؤمنی محتاج باشد به این پول، این شخص این پول را به آن شخص ندهد و ذخیره اش کند و پنهانش کند از آن شخص؛

«او حبس عنه شیئاً من امر الدنيا»

محتاج به ظرف است نمی دهد دست او؛ محتاج است به فرش، فرش را به دست او نمی دهد؛ محتاج است به لباس، لباس به او عاریه نمی دهد؛ یکی از امور دنیا را مؤمن

محتاج است این شخص حبس می کند از او؛ در خانه اش دارد ولی حبس می کند و به او نمی دهد.

می فرماید خائن چنین کسی است که یک درهم را حبس بکند؛ یکی از متاع دنیا را که مورد احتیاج برادر مسلمانش باشد ندهد.

«قال قلت اعوذ بالله»

می گوید که گفتم:

«اعوذ بالله من غضب الله»

پناه می برم به خداوند از غضب خداوند.

حضرت صادق(ع) فرمودند:

«ان الله تبارک و تعالی آلی علی نفسه»

خداوند عهد فرموده به خودش، عهد فرموده با نفس خودش،

«ان لا یسکن جنته اصنافاً ثلاثه»

که هرگز سه طائفه را در بهشت راه ندهد؛ طائفه اولی کسی که

«راد علی الله عز و جل»

هر که خداوند را رد بکند، خداوند علی اعلی را قبول نکند چنین شخصی در بهشت

راه پیدا نمی کند؛ طائفه ثانیه:

«او راد علی امام هدی»

یا کسی که یک امامی که مردم را به خدا متوجه می کند و مردم را به احسان و عدل

و اداری می کند و خودش امر به معروف و امر به عدل و امر به احسان می فرماید با چنین

امامی کسی خودش را مقابل قرار دهد و این امام را رد بکند.

مثل چنین وقتی که خداوند علی اعلی منت گذاشته حضرت امام خمینی را برای ما امام و پیشوا قرار داده هر کس با این بزرگوار در مقابل ایشان اختلاف ایجاد بکند یا نسبت به ایشان اهانتی بکند یا در مقابل جمهوری اسلامی قیام بکند که ایشان مدیر و امام و رهبر این جمهوری هستند، چنین شخصی هرگز به بهشت راه پیدا نمی کند، مگر توبه کند آن حرفی است علیحده  
طائفه ثالته:

«او من حبس حق امری مؤمن»

طائفه سوم که از بهشت خداوند حسب عهد خداوند محروم است کسی است که حق یک نفر مؤمنی را حبس بکند.

حق یک مؤمنی نزد این مؤمن بوده ایشان حبسش کرده یعنی حاجتی داشت، کاری داشته یا پولی دست این امانت داده این شخص محروم کند از صاحب حق، حق را، چنین شخصی از بهشت خداوند محروم است.

«قلت يعطيه من فضل ما يملك»

آقا زیادی رزقش را بدهد به برادر مسلمانش؟ لباس زیادی را بدهد به برادر مسلمانش؟ پول زیادی را بدهد به برادر مسلمانش؟

«قال يعطيه من نفسه و روحه»

آقا اضراب فرمودند؛ قناعت فرمودند که فضل مال فقط را بدهد؛ فرمودند:

«يعطيه من نفسه يعطيه من روحه»

جانش را بدهد به برادر مسلمانش، نفسش را بدهد به برادر مسلمانش. مال و زیادی طعام بحسب فرموده آقا قیمتی ندارد آن بجای خود، فضل طعام به برادر مسلمان خودش

حق سابق است، حق قبل است یا زیادی مال داری بده به رفیق مسلمانان یا بده به برادر مسلمانان این حق سابق است. آقا امام صادق(ع) آن را که الان دارند می فرمایند:

«يعطيه من نفسه»

از جان خودش به او بدهد یعنی به تمام معنی مساعدت بکند، وقتاً، حالاً حتی در نصف شب اگر مراجعه کرد جوری باشد که از هر حیث برادر مسلمانش را مقدم بدارد بر خودش از روح خودش، یعنی الان نهایت خستگی را دارد مع ذالک برادر مسلمانش به او مراجعه کرده به روی خودش نیاورد که من خسته هستم به روی خودش نیاورد که فعلاً من حوصله ندارم باید به هر قیمت است حسب فرموده حضرت صادق(ع) حاجت او را انجام بدهد و از جان خودش که حوصله نداشت و در نهایت عسرت فعلاً واقع شده، در عین عسرت سعی بکند که دل برادر مسلمانش را بدست آورد و به او کمک بکند.

آقا حضرت صادق(ع) فرمودند:

«فان بخل عليه بنفسه»

اگر برادر مسلمانی نسبت به برادر مسلمانش بخل ورزید یعنی وقتش را دریغ کرد از برادر مسلمانش، خوراکش را دریغ کرد از برادر مسلمانش یا جانش را دریغ کرد از برادر مسلمانش، حالاتش را دریغ کرد از برادر مسلمانش بالاخره بخل ورزید حوائج را انجام نداد پول لازم داشت نداد، مساعدتی که حضرت صادق(ع) در این روایت شریفه بیان فرمودند نکرد اگر چنین شخصی بخل ورزید یا مسامحه ورزید یا کوتاهی ورزید چنین غفلت و بخلی حضرت صادق(ع) می فرمایند این از این شخص نیست این شرک شیطان است. وارد کرده شیطان به خیال این یا به فکر این یا خدای نکرده به قلب این یا خدای نکرده به نفس این.

شیطان است که وا می دارد این برادر مسلمان را که مقابل برادر مسلمانش بخل بورزد و دریغ بنماید از یک استکان چای و دریغ بنماید از یک مقدار خوراک، دریغ بنماید از یک ساعت وقت را صرف کردن، خلاصه اگر کسی بخل ورزید در مساعدت به رفیق و برادر مسلمانش چنین شخصی حسب فرموده آقا می فرمایند: باید مواظب خودش باشد شیطان در خیالش یا در فکرش یا خدای نکرده در عقل و جانش سرایت نکرده باشد و این مطلب ناشی از شرک شیطان است. مؤمن هرگز بخیل نیست کما اینکه خداوند علی اعلی هرگز راه بخل برایش و برای انبیاء و برای حضرات ائمه (ع) حتی نسبت به حضرت امام خمینی بخل غلط، بخل بیجا، بخل نسبت به این بزرگواران اصلاً مفهوم ندارد و قرآن شریف می فرماید:

«و من یبخل فانما یبخل عن نفسه»<sup>۱</sup>

این شخصی که بخل می ورزد و در حوائج برادر مسلمانش ساعی نیست بخل بخودش کرده یعنی نعمتی از این انجام وظیفه نصیب جانش می شد از انجام وظیفه قلبش مروّح می شد، نفسش تازه می شد، یا ثواب اخروی علاوه از این تازگیها نصیبش می شد مع ذلک این آقا این نعمت خدادادی را بخل ورزید نسبت به او، قرآن شریف می فرماید بخل بر خودش کرده یعنی نعمت خدا نصیبش کرد پا زد و این نعمت را ریخت یا دست زد این نعمت را از خودش دور کرد، فرمایش حضرت صادق (ع) و نص قرآن شریف این آقا زحمت را برای خودش ایجاد کرده است.

مؤمن اینجور نیست، مسلمان اینجور نیست که خدای تعالی از این راه برایش میسر نفرمود از راه دیگر میسر نفرماید.

باز خداوند علی اعلی از این در اگر برای این شخص باز نکرد، بر روی او ممکن است  
ده در دیگر باز کند. خود شخص است که در اثر بخل ورزیدن نسبت به برادر مسلمانش  
نعمت را بر خودش ضایع کرده و نعمت را از خودش دور کرده است.



یکی از مصادیق جهاد که مأمورٌ به خداوند علی اعلی است امر حضرت احدیت جلت عظمته است که شخص با نفس کافر خودش، با نفس خودش که با خداوند علی اعلی هیچ رابطه ندارد تبعیت نکند، هیچ سازش نداشته باشد، با هوای نفسش موافقت نداشته باشد باصطلاح با نفس خودش تا اندازه ای در مقام جهاد بر بیاید البته بهترین اقسام جهاد با نفس و بهترین اسباب روشنائی شخص مسلمان، توبه نمودن از گناهایی که از او صادر شده، اول منزل، شخصی که میل به تقرب خداوند دارد و میل به تزکیه دارد توبه به درگاه خداوند علی اعلی است و باید بفهمد که توبه موجب شرف خودش است و موجب سعادت خودش است و موجب ترقی خودش است حتی بفهمد حسب قرآن شریف، خداوند علی اعلی می فرماید:

«ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين»<sup>۱</sup>

علاوه بر اینکه توبه موجب شرافت و سعادت‌مندیش می شود شخص تائب بفهمد که محبوب خدای نادیده، محبوب خدای غنی مجمع جمیع کمالاتش که تمام کمالاتش غیر

متناهی است محبوب اینچنین رب العزه ای می شود لهذا رغبت به توبه، حسب عقل خودش و حسب آیات شریفه ای که در قرآن شریف وارد شده واجب باشد برایش، بر خودش حتم بکند از غلطهایی که از او صادر شده چه غلطهای اخلاقی چه غلطهای شرعی چه غلطهای غیر شرعی با تمام اینها مواظب باشد که در مقام عزم بر ترک باشد. توبه یعنی عزم بر ترک و بداند که قبول کردن توبه از ناحیه حضرت احدیت است؛ توبه را باید به حضرت احدیت ارجاع داد؛ یعنی خداوند علی اعلی است که قبول توبه افراد را می فرماید. علاوه از اینکه حضرت احدیت جلت عظمته مشتاق به توبه تائبین است بلکه حدیث قدسی داریم که:

«لو علم المدبرون کیف اشتیاقی بهم لماتوا شوقاً».

اگر شخص فاسق، اگر شخص جاهل، اگر کسی که رو به خدا ندارد بفهمد که من دوستش دارم، من به او مشتاقم، تصور نکند من موجب خسران و زیان او می شوم، من او را شائقم، دوستش می دارم. اگر بفهمد شخص فاسق که خداوند علی اعلی چقدر شخص تائب را دوست می دارد چقدر شخص مُدبِر را دوست می دارد خوب می فهمد که بر تقدیر اینکه توبه نکند خدا دوستش می دارد اگر توبه کرد چقدر خداوند علی اعلی دوستش می دارد! یعنی نص قرآن شریف کاملاً برایش واضح می شود.

خداوند علی اعلی جل جلاله در عین عزت و در عین غنائش دوست می دارد شخص توبه کار را. روایات زیادی داریم در این باب می فرماید: کسی که راستی راستی عازم بشود بر ترک معاصی که از او صادر شده مثل کسی است که الان وارد این نشئه شده، از شکم مادر در این نشئه وارد شده اصلاً گناهی بر او ثابت نیست، شخص تائب چنین است.

در قرآن شریف علاوه بر این مقدار تقریباً خداوند علی اعلی دارد سؤال توبیخی می فرماید در سوره توبه آیه ۱۰۴ می فرماید:

«الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحيم».

آیا بندگان من نمی دانند که خداوند علی اعلی است که قبول توبه افراد را می کند خداوند علی اعلی است که خودش با عظمتش از هر جهت، با کمال از هر جهت، با غناء از هر جهت قبول توبه را به دوش ملائکه و به دوش دیگران و مخلوقات پائین تر از خودش قرار نداده است به دست ملائکه قرار نداده سایر اعمال صالحه را قبولی و کتابت و پذیرفتنش را به دوش یک عده از ملائکه قرار داده. اما خصوص توبه را خداوند علی اعلی جلت عظمته در عین غنائش از تمام مخلوقات، در عین کمالش که منبع تمام کمال و آنچه کمال در بشر و غیر بشر موجود است از خداوند علی اعلی است بشخصه متصدی قبول فرمودن توبه تائبین است. لهذا چون حضرت احدیت جلت عظمته، خود متصدی قبول توبه هست به مرتبه حب حضرت حدیث واقع می شود لهذا خداوند علی اعلی در این آیه می فرماید:

دو چیز است من متصدیم و به دوش ملائکه نگذاشتم یکی قبول توبه عباد یعنی هر بنده ای در هر لباسی در هر شغلی هر قدر معصیت از او صادر شده باشد ولو بعدد ستاره های آسمان باشد ولو بعدد موج دریاها باشد ولو بعدد ریگ بیابانهایی که «لا تعد و لا تحصی» است، باشد.

خداوند علی اعلی بعد از آنکه شخص تائب عازم شد بر اینکه این غلط را دیگر انجام ندهد، غلط یا دروغی گفته نستجیر بالله یا غیبتی کرده نستجیر بالله بیاید تائب شود، متوجه بنماید خودش را که دیگر متوجه این عمل غلط خواه مکروه، خواه حرام نشود. اگر

عزم آهنین که خداوند علی اعلی خودش را از آهن محک‌تر خلق فرموده، همین مخلوق فاسق عاصی چنان قدرتمند خواهد شد که می‌تواند به توفیق حضرت احدیت دیگر مراجعه به آن غلط‌های سابق نکند خداوند علی اعلی قبول می‌فرماید توبه این شخص را، خداوند علی اعلی دوست می‌دارد این شخص را و کارش را به عهده دیگران نمی‌گذارد.

کمتر عملی داریم که متصدیش خود حضرت احدیت باشد البته یکی توبه است. چیز دوم که خود خداوند علی اعلی جلت عظمت‌ه متصدی اخذش هست صدقات است یعنی هر کسی که صدقه داد در راه خدا، تصدق نمود یک تومان، پنج تومان، یک دست لباس، یک کفش، یک کلاه یک عمامه یک چیزی در راه خدا داد این آخذ صدقه حسب نص قرآن مجید خود خداوند علی اعلی است.

«هو الذی یقبل التوبه و هو - جلت عظمته - یاخذ الصدقات»

یک روایتی است از حضرت صادق(ع) که این بزرگوار هرگاه یک درهم، یک تومان یا صد تومان یا یک دانه نان در راه خدا انفاق می‌فرمودند، گاهی آن پول را می‌گذاشتند در دست آن شخص فقیر، بلافاصله پول را برمی‌داشتند و می‌بوسیدند تصریح می‌فرمودند که: آخذ صدقه قبل از این فقیر، خود خداوند علی اعلی است؛ لذا وقت پول گذاشتن یا خود پول را یا لااقل دستشان را می‌بوسیدند. روایت در این باره زیاد است که دو چیز را خداوند علی اعلی متصدی است بشخصه، به دوش و به عهده دیگران یا ملائک مقرب نگذاشته، یکی توبه است و یکی گرفتن صدقه است؛ البته صدقه معنای عامی دارد منحصر نیست به پول دادن؛ گاهی پول است، گاهی لباس است، گاهی سیگار است، گاهی جاه است، گاهی منصب است.

حتی وقت خودش را صدقه قرار بدهد؛ آبروی خودش را صدقه قرار بدهد؛ جاه و منزلت خودش را برای رضای خدا نسبت به یکی از برادران مؤمنش صدقه قرار بدهد. البته مصادیق صدقه زیاد است ولی در تمام موارد صدقه حسب نص قرآن شریف گیرنده صدقه خود خداوند رب الارباب جلت عظمته است.

«توبوا الى الله توبة نصوحاً»

که امر از طرف حضرت احدیت است، منحصر به مسلمین نیست حتی کفاری که با خداوند علی اعلی در ستیز هستند، حتی بعثی نجس کافر که با خدا، با اسلام، با جمهوری اسلامی، با حضرت امام خمینی مد ظله العالی طرفند خطاب به اینها هم متوجه است. یعنی خداوند علی اعلی منحصر نفرموده که توبه را از شخص مؤمن قبول می کنم، از شخص مسلمان قبول می کنم، نه خیر توبه را از زندقی مثل کافر صدام یا امثال اینها، بعثیها، از اینها می پذیرد به شرط اینکه از این نکبت کفرشان و سرسختیشان با جمهوری اسلامی و خلاف ادبشان نسبت به مقام ارجمند حضرت امام خمینی، از این جهت بیایند بیرون و توبه بکنند. یقیناً خداوند علی اعلی توبه چنین افرادی را قبول می کند. البته الان خدا خطاب را متوجه همه فرموده حتی متوجه کفار حتی متوجه صدامیان، حتی متوجه همه اشرار، همه منافقین لکن خودشان نمی پذیرند؛ به کسی چه، خودشان حاضر نیستند که صرف نظر بکنند از هوای نفس خودشان قدری تعقل بکنند.

خداوند علی اعلائی که از هر جهت بی نیاز است و هرگز عبادت کسی موجب نفع خداوند نمی شود و هرگز فسق کسی موجب ضرر خداوند نمی شود این را باید تعقل بکنند که یقیناً به نفع شخص تائب است. این همه خداوند علی اعلی در قرآن شریف امر به توبه فرموده و خود خداوند متصدی قبول توبه شده است؛ حسب این دو آیه شریفه که یکی در سوره توبه و دیگری در سوره شوری است و سایر آیاتی که امر صریح دارد.

و جوب جهاد بر مسلمین اختصاصی به طائفه ای دون طائفه ای ندارد بر تمام مسلمین واجب است اگر مسلمان مورد هجوم واقع شد اگر آن شخصی که تعدی کرده نصیحت را نپذیرفت و بر تعدی خودش ادامه داد بر تمام مسلمین واجب است که با این شخص که متعدی است مقابله کنند و او را از این تعدی دور کنند تا رجوع کند به امر خداوند علی اعلی پس اگر متعدی شخص کافر نجس از قبیل صدام و طائفه بعثی بود، به طریق اولی بر تمام مسلمین واجب است به هر مقداری که قدرت دارند این مرد کافر را از وضع تعدیش دور کنند و بلد مسلمین و بلاد مسلمین را از شر این کافر نجات بدهند، حسب نص قرآن، حسب اوامر قطعی قرآن شریف هیچ مورد گفتگو نیست البته واجب حتمی است غایة الامر واجب کفایی است بر مسلمانها واجب است بروند بجنگند و از این تعدی دورش کنند.

غایة الامر اگر اطمینان پیدا کردند که «مَن به الکفایة» در جبهه هست البته آن جوب از بین می رود؛ لکن حسنش باقی است؛ لکن باز تبعیت از خدا کرده هر که رفت جبهه بر تقدیر اینکه مَن به الکفایة به مقدار لازم نیرو در اول جبهه و در پشت جبهه هست باز رفتنش حسن دارد؛ باز رفتنش اطاعت امر خدا شده غایة الامر واجب نیست که

زیاد بایستند؛ واجب نیست که حتماً داخل بشود ولی مستحب هست، کار خوبی هست که هر مسلمانی که قدرت دارد خودش را برساند به جبهه و مسلمانها را کمک بدهد و کافر را یا بکشد یا اینکه متعدی را بجای خودش بنشاند.<sup>۱</sup>

این راجع به جهاد با دشمن بود؛ عرض کردم موارد استعمال جهاد گاهی راجع به جنگ از قبیل صدام و امثال اینهاست، گاهی جهاد که در قرآن شریف مورد امر واقع شده راجع به خود شخص است و هر مسلمانی واجب است به مقدار لازم به مقدار قدرتش از تبعیت نفسش و از تبعیت هوای نفسش دور بشود و تبعیت خداوند علی اعلی و ائمه طاهرین(ع) و الان در زمان فعلی تبعیت از امام خمینی را در خودش زیاد بکند.

این نه عرض بنده است؛ ضروری دین اسلام است که از اولوا الامر واجب است تبعیت کردن. هر چه ایمان بخداوند علی اعلی و خاتم انبیاء(ص) و ائمه طاهرین(ع) و به حضرت امام خمینی بیشتر بشود شرف خود شخص است؛ سعادت مندی خود شخص است راستی راستی قلب و نفس و جان این از هزار آفت محفوظ می ماند، علاوه موجب ترقی و موجب سعادتش می شود.

این نسبت به خصوصیات جهاد نفس، یک مصداقش هم حقوق اخوان را ادا کردن. هر مسلمانی گردن مسلمان دیگری در بعضی روایات دارد هفتاد حق دارد در بعضی از روایات هفت حق دارد. هر یک از این حقها واجب است حسب فرموده حضرت صادق(ع) روایات در این باب زیاد است بلکه از ضروری احکام مسلمین حق مسلمان است بر گردن مسلمان.

---

۱ - بیانات شریف حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت(قدس سره) در زمان دفاع مقدس در تاریخ (۱۳۶۰) در رابطه با اهمیت دفاع مقدس.

یکی از چیزهایی که موجب تزکیه شخص می شود و شخص لازم است در این باب جهاد کند توبه به درگاه خداوند علی اعلی است، خداوند بی نیاز از هر کس خداوندی که هرگز خزینه اش خالی نمی شود و عطاء او موجب ظهور کرم او می شود خداوند در قرآن شریف فرموده:

«ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين»

یعنی خدایی که همه قسم نعمت به ید قدرتش هست و دارد و ظاهر فرموده و موجب استراحت است، هر کسی که راحتی دارد از خداست، هر کسی که علم دارد از خداست، هر کسی که حیات دارد از خداست.

همچنین اگر خداوند کسی را دوست بدارد به خود خداوند علی اعلی قسم که موجب سعادت‌مندی آن شخص می شود. محبت حضرت امام خمینی موجب سعادت‌مندی می شود، محبت حضرات ائمه طاهرین(ع) موجب سعادت‌مندی می شود قطعاً، محبت خاتم انبیاء(ص) به فردی موجب سعادت‌مندی آن فرد می شود قطعاً، خداوند علی اعلائی که خالق تمام این بزرگواران هست، خداوند علی اعلائی که تمام این بزرگوارها از سفره خداوند و از نعمت خداوند و از حیات خداوند و از قدرت خداوند متنعم می شوند این جور معامله می کنند؛ پس خود رب الارباب که همه از خوان نعمت او متنعمند و بزرگواری دارند و صاحب حقند بنا باشد کسی را دوست بدارد، خدای من و شما شاهد است اگر کسی توبه کرد، راستی راستی عازم شد بر ترک آن غلط سابق، خداوند دوستش می دارد؛ یعنی تمام اوصاف رذیله اش را تبدیل به حسنه می کند یعنی بخل اگر دارد برمی دارد تدریجاً، نستجیر بالله، نستجیر بالله کذاب است، یواش یواش ملکه کذب را از سرش بیرون می کند. خدای نکرده نمّام است، تدریجاً صفت نیمه را از او زائل می کند. بالاخره تمام اوصاف رذیله این شخص تائب را، تبدیل می فرماید به حسنات.



از خصائص محبت حضرت احدیت جلت عظمته تبدیل بدی به خوبی است. یعنی همین قدر که شخص مورد محبت حضرت احدیت در اثر توبه و در اثر دوستی با خاتم انبیاء یا یکی از محترمین یا لااقل حضرت امام خمینی، در اثر دوستی اینها خدا دوستش داشت، این شخص موجب سعادت یک عده ای می شود اولاً و ثانیاً ممکن است اسرار ربوبی را تدریجاً خدا به او بفهماند، بلکه ممکن است خداوند علی اعلی، «و لا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسولٍ فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا»<sup>۱</sup>

ممکن است خداوند بعضی از اسرار ربوبی را به شخصی که دوست می دارد تذکر بدهد، بلکه تعلیم بدهد، بلکه ممکن است ببرد اصلاً در غیب خودش امکاناً امکان دارد. خداوند علی اعلی روایت داریم هر کسی را که دوست داشت، در سر را بر او تدریجاً باز می کند. تدریجاً از بیگانه بودن با خدا، شخص محبوب خداوند می آید بیرون می شود اهل الله، که آرزوی هر مسلمانی این است که اهل الله را دوست بدارد. شخص تائب تدریجاً، بلکه فعلاً اهل الله است. چه نعمتی فوق نعمت محبت خداوند علی اعلی؟ بلکه محبت حضرت احدیت تمام اوصاف رذیله را که برطرف می کند و تبدیل به حسنات هم می کند، علاوه اوصاف رب العزة «جلت عظمته» نصیبش می شود.

یعنی ممکن است بشود اول عالم، ممکن است بشود اول صاحب اراده، ممکن است این شخص اول متقی با تمام اوصاف کمال، اول کریم، اول رحیم، اول غفور تمام اوصاف کمالیه را حسب قدرت و تقاضایش ممکن است این شخص دارا بشود. یعنی در موقع رأفت اول رؤف بشود این شخص، در موقع علم اول دانشمند بشود؛ این شخص

در موقع اراده اول صاحب اراده بشود؛ کما اینکه تمام اولیاء خدا متصفند به اوصاف خداوند جلت عظمته؛ شخص تائب پس از آنکه عزم بر ترک غلط سابق کرد و عرض کرد: خدایا عزم کردیم که دیگر به این غلطی که انجام دادیم و صادر شده از ما، رو نیاوریم؛ بلافاصله چون با این شخص هیچکس قریب تر از خداوند علی اعلی نیست، تا توبه کرد خداوند علی اعلی اولاً خود حضرت احدیت جلت عظمته قبول توبه اش را می فرماید؛ قبول توبه را نمی گذارد به عهده موکلین این شخص، نمی گذارد به عهده کتاب و ملائکه ای که حافظ اند افعال شخص را. خودش چون قریب ترین افراد به همه بالاخص به شخص تائب خود حضرت احدیت جلت عظمته، خود خداوند قبول توبه اش را می فرماید بلافاصله خداوند علی اعلی مورد محبت خودش قرار می دهد.

حسب نصّ کثیری از روایات شاید در این باب روایت متجاوز از دوازده بلکه چهارده روایت داریم که آقا حضرت صادق(ع) می فرمایند در ذیل آیه شریفه:

«یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبهً نصوحاً»

از حضرت امام جعفر صادق(ع) سؤال می شود که توبه نصوح چه هست؟ آقا بلافاصله می فرمایند: توبه ای که این شخص عزم قطعی دارد که دیگر به آن غلط سابق رجوع نکند. شاید چند روایت در این مسئله از خود حضرت صادق و بعضی ائمه دیگر(ع) است که خداوند علی اعلی دوست می دارد شخص تائب به توبه ای که عازم است دیگر رجوع نکند.

سؤال می شود از حضرت ابا عبدالله حضرت جعفر بن محمد الصادق(ع) سؤال می شود، عرض می شود که آقا توبه نصوح یعنی چه؟ آقا می فرماید:

«یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود»

غلطکار از آن غلطش رجوع می کند. فقط عزم می کند بر اینکه خدایا ما به این غلط دیگر رجوع نمی کنیم و شرمنده هم هستیم، آقا می فرمایند: یتوب العبد یعنی رجوع می کند عبد از این گناه خودش دیگر رو به این گناه نمی آورد سؤال شد از حضرت که آقا معنای توبه نصح چیست؟ آقا در این روایت شریفه هیچ شرط و شروطی برایش تعیین نفرمودند؛ فقط فرمودند:

«یتوب العبد».

بنده ای که غلط از او صادر شده عازم می شود که این غلط را انجام ندهد بین خودش و خدای خودش، این عزم را در خودش ایجاد می کند، شرمنده هست از غلط سابق و عازم است که رو به این غلط نیاورد.

«یتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فیه»<sup>۱</sup>

پس عود نمی کند این شخص به این گناه، مقصود از روایت خواندن تا اندازه ای این قسمتش بود.

آقا حضرت صادق(ع) می فرمایند:

«و احب العباد الی الله المفتنون التّوابون»

محبوبترین بندگان نزد حضرت احدیت - احب افعال تفضیل است - یعنی محبوبترین افراد بشر در نزد حضرت احدیت، منحصر است حسب این روایت، به کسانی که گرفتار غلط شدند و راستی راستی عازم شدند که رو به این غلط نیاورند و شرمنده هستند از غلط سابق و عازمند بر اینکه این غلط را انجام ندهند؛ این شخص مورد محبت خداوند علی اعلی است.

روایت دوم باز از حضرت صادق(ع):

«قال: قلت لابی عبدالله(ع) یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبهً نصوحاً».

یعنی چه آقا توبه نصوحاً؟ خدا امر فرموده که مسلمانها اگر غلطکارند، اگر فاسق و گناهکارند، توبه نصوح انجام بدهند؛ آقا توبه نصوح یعنی چه؟ آقا حضرت می فرمایند:

«هو الذنب الذی لا یعود فیہ ابداً».

آن گناهی که این شخص انجام دهنده دیگر انجامش ندهد. یعنی ایجاد عزم بکند در خودش، پشیمانی در او باشد راستی راستی بین خودش و خدای خودش ایجاد اراده، ایجاد عزم بکند که لا یعود الی این غلط، چنین شخصی موفق شده است به توبه نصوح.

آقا می فرمایند:

«ان الله یحب من عباده المفتن التواب».

آنجا فتن را بردند به باب افعال اینجا بردند به باب تفعیل؛ آقا می فرمایند: خداوند علی اعلی دوست می دارد شخص غلطکاری که ایجاد عزم می کند در خودش و راستی راستی رجوع به حضرت احدیت می کند، چنین شخصی محبوبترین افراد بشر است نزد خداوند علی اعلی.

روایت سوم، باز در ذیل همین آیه شریفه قال:

«سمعت ابا عبدالله(ع) اذا تاب العبد ..»

آقا حضرت صادق می فرمایند اگر بنده ای از بندگان خدا توبه نصوح کرد خداوند علی اعلی چنین شخصی را دوست که می دارد، می دارد و در دنیا و آخرت بشارت می دهد به او به مغفرت و بخشیدگی و ایجاد حسن و صفا در آن شخص. بله از حضرت

صادق(ع) سؤال شد:

«اذا تاب العبد المؤمن توبة نصوحاً»

آقا فرمودند:

«احبه الله فستر عليه»

خدا که دوستش می دارد، می دارد علاوه غلط های سابقش را هم برایش مخفی می کند، حالا که مخفی می کند یا بالکل معدوم می کند یا مخفی می کند، البته «ستر» به دو معنا آمده، گاهی سالبه به انتفاع موضوع است یعنی بالکلیه از بین می برد یا نه می پوشاند که هرگز آن عبد به این گناه دیگر متوجه نمی شود یا در آن زمینی که این غلط واقع شده در آن محلی که این غلط واقع شده در آن زمانی که آن غلط واقع شده، خدا بالکلیه ستر می کند از آن عبد مکان غلط را. آقا فرمودند:

«فستر عليه في الدنيا و الاخرة قلت و كيف يستر عليه قال:»<sup>۱</sup>

باز سائل سؤال می کند کیف یستر علیه؛ خداوند اجل عالی چطور ستر می کند بر بنده گنهکار تائب بدیهایش را آقا می فرمایند:

«ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب»

ملکه غلط را خدا از او می گیرد به نسیان و او می دارد ملکوت این شخص را که دیگر اراده این غلط نکند ینسی ملکوته یا نسی ملکته.

ملکه دروغ گفتن داشته، ملکه نامی داشته، ملکه کذب داشته، ملکه تارک الصلواتی داشته، خدا این ملکه را از او می گیرد و به نسیان می اندازد این شخص را، یعنی دیگر یادش نمی افتد به دروغگویی. قال: نسی ملکیه. فراموش می کنند آن دو ملکی که روی دوش راست و روی دوش چپ او هستند «ما کتبا علیه» هر چه این شخص انجام داده

آن دو ملک می نویسند خداوند علی اعلی فراموشی می اندازد می خواهد کاغذ را تحویل بدهد، صفحه را می خواهد تحویل بدهد روی آن کاغذ گناهان این شخص مسطور نیست.

«و اوحی الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه و اوحی الی بقاع الارض».

خداوند علی اعلی وحی می فرماید به دستش به چشمش، به زبانش آنچه غلط از تو صادر شده کتمان کن تو از این شخص؛ مثل اینکه صادر نشده برای او.

«اکتمی علیه ما کان يعمل علیک من الذنوب».

خداوند علی اعلی وحی می فرماید به آن مکانی که این غلط از او صادر شده که غلط این شخص را بیوشان، نگذار این شخص متوجه این غلط بشود. خلاصه در این باب روایت زیاد وارد شده طوری است که نمی تواند شخص شک بکند که توبه نصح اگر کسی موفق شد، نصیبش نمی شود محبت حضرت احدیت.

تحقیقاً از ملازمه های قطعی قرآن شریف یکی همین مورد است که خداوند علی اعلی حسب نص قرآن شریف و حسب نصوص صریحه ائمه طاهرین(ع) تصریح فرموده تلازم دارد بین توبه نصح یعنی عزم بر نکردن و پشیمان شدن به درگاه خداوند و عرض نمودن استغفر الله ربی و اتوب الیه، تلازم دارد بین این کار و بین قبول فرمودن خود حضرت احدیت و مورد محبت حضرت احدیت واقع شدن در چنین شخصی.

اهمّ مسائل اسلامی مسئله جهاد است. بالاخص در وقتی که دشمن متعدّی، متجاوز تعدّی کرده بر مسلمانها و خون مسلمانان را بدون جهت می ریزد خداوند علی اعلی امر فرموده اند به تمام مسلمین، واجب فرموده اند بر تمام مسلمین که باید این صدام خیث کافر را از تعدّیش باز بدارند یا بالکلیه از صحنه خارجش نمایند.

جهاد مسئله ای است که قرآن شریف امر حتمی و جویی به آن فرموده؛ در اخبار شریفه روایات زیادی است که واجب فرموده بر تمام مسلمین جهاد را غایت الامر جهاد مصادیق مختلف دارد؛ گاهی مورد استعمال جهاد جنگ با صدام کافر است، گاهی جهاد، جهاد با نفس کافر به خداست، نفس جاهل بخداوند علی اعلاست.

بر هر مسلمانی عقلا و نقلا فرض و حتم است که با نفس خودش موافقت نکند پیروی از هواهای نفس خودش نکند، بلکه حسب قدرتش تبعیت از خداوند علی اعلی و تبعیت از ائمه طاهرین و خاتم انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین را مقدم بدارد بر تبعیت از هوایش و خواسته های نفسانیش.

یکی از مصادیق جهاد با نفس، توبه از گذشته است.

هر مسلمانی عقلا و نقلا بالاخص با آیات شریفه ای که در قرآن شریف است، با روایات شریفه ای که از معصومین صادر شده، خداوند علی اعلی امر فرموده که مسلمانان توبه بنمایند از غلطهایی که از ایشان صادر شده و شخص تائب اطمینان داشته باشد، یقین داشته باشد که قبول توبه را خداوندی که از رگ شریان به او نزدیکتر است، خداوندی که از جانش به او نزدیکتر است، خود خداوند علی اعلی می پذیرد.

رجوع نداده به ملائکه هایی که موکلند قبول توبه این شخص را، بلکه خود حضرت احدیت جلت عظمته متصدی قبول توبه شخص غلط کار است خواه مسلمان باشد، خواه کافر باشد. هر کسی که بدرگاه حضرت احدیت رو آورد یعنی عزم نمود که این غلط را دیگر انجام نمی دهد کلمه طیبه استغفر الله را بر زبان جاری کرد و شرمنده بود از غلطهایی که از او صادر شده، خداوند علی اعلی بلافاصله او را دوست خودش قرار می دهد و خداوند این توبه را، خود خداوند قبول می فرماید. به هیچ واسطه ای رجوع نفرموده حسب آیه شریفه در سوره توبه آیه ۱۰۴:

«الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة»

آیا مسلمانها آیا مردم نفهمیدند که خداوند اجل عالی بشخصه قبول توبه شخص توبه کار را می فرماید؟ خداوند علی اعلی شخصاً صدقه را قبول می فرماید؟ راجع به صدقه گیرنده صدقه حسب این آیه شریفه و حسب روایات و افعال و دستورهایی که ائمه طاهرین داده اند، صدقه را خود خداوند می گیرد؛ آن مقدار مقطوع صدقه و توبه را خداوند علی اعلی خودش قبول می فرماید.

روایات زیادی راجع به اینکه خداوند علی اعلی قبول می فرماید توبه را داریم؛ نصوص آیات شریفه هم داریم؛ علاوه روایات زیادی که داریم خداوند دوست می دارد شخص توبه کار را؛ کسی که عازم شد بر اینکه دیگر غلط را مرتکب نشود؛ عازم شده به



اینکه رو نیاورد به آن غلطی که قبلاً انجام داده بود؛ دروغگو بود عازم شده که دیگر دروغ نگوید؛ غیبت می کرد عازم شده که دیگر غیبت نکند؛ نگاه به اجنبیه می کرد عازم شده به اینکه دیگر نگاه نکند. صرف عزم به او و پشیمانی از غلطهایی که از او صادر شده و رجوع کرد و عرض کرد خدایا من غلط کردم «استغفر الله ربی و اتوب الیه»، خداوند علی اعلی این شخص را دوست می دارد و دوستی خداوند علی اعلی یک نعمتی نیست که به مفت نصیب کسی بشود.

با اینکه دوستی خداوند از هر جهت که ملاحظه بکنید به نفع خود شخص است؛ یعنی کسی که خدا او را دوست داشت تمام عیوب او را تدریجاً زائل می فرماید؛ کسی که خداوند او را دوست داشت یواش یواش آثار خودش را یعنی تا اندازه ای اموری که از عقول بشر به نحو ایجاب جزئی بیرون است ممکن است خداوند به این نصیب بفرماید.

بالاخره بهترین مربی شخص، دوستی است که خداوند او را دوست بدارد. یک وقتی است شخص راستی خدا را دوست می دارد البته خدا هم او را دوست می دارد لکن در صورتی که خود خداوند خبر می دهند که من او را دوست می دارم پس بعد از آنکه خدایی که راستگوترین تمام موجودات است خبر می دهد که من شخص تائب را دوست دارم پس این نعمت عظمی را شخص باید یقیناً حفظ بفرماید.

آیه شریفه دیگر در سوره شوری آیه ۲۵ می فرماید:

«و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السيئات»

خداوند علی اعلی قبول توبه می فرماید و تمام بدیهای این شخص را محو می کند؛ عفو خداوند به سیئات این شخص یعنی یا راستی راستی بالکلیه از لوح خاطر و از لوح نفس و از کتبی که ملائکه نوشته اند تمام محو میکند یا لااقل این شخص را منسی قرار می دهد از این اموری که این شخص کرده حسب روایاتی که عرض شد.

بالاخره مسئله قطعی است که عفو خداوند حسب بیان خود خداوند نه بیان شخص مجتهد دانا یا بیان یکی از پیغمبران(ص)، بیان خود خداوند علی اعلی است می فرماید: «و یعفو»، فاعل یعفو خود حضرت احدیت است کما اینکه فاعل یقبل خود حضرت احدیت است.

خود حضرت احدیت جلت عظمته قبول توبه را می فرماید خودش محو می فرماید سیئات شخص تائب را. در این باب روایات زیادی داریم که خداوند علی اعلی ماحی سیئات شخص تائب است و دوست می دارد شخص تائب را و بهترین و محبوبترین افراد نزد خداوند علی اعلی شخصی است که راستی راستی از کرده های خودش، از غلطهای خودش پشیمان شده، راستی راستی عازم است که از این به بعد رو به این غلط نیاورد به توفیق خداوند.

عرض کردم روایات در این باب زیاد است؛ در کافی شریف عن بعض اصحابنا:

«قال ان الله عز و جل اعطى التائبین ثلاث خصال لو اعطى خصلة منها جميع اهل السموات و الارض لنجوا بها»<sup>۱</sup>

اگر یک خصلت از این سه خصلت را به تمام اهل ارض بدهند بواسطه این خصلت پسندیده و بواسطه این صفت پسندیده خداوند تمام اهل ارض را نجات می دهد و خود اهل ارض به واسطه این صفت پسندیده ناجی می شوند و نجات پیدا می کنند. این یکی از صفاتی است و یکی از خصلتهایی است که خداوند به شخص تائب عطا می فرماید.

شاهد آورده اند برای این خصلت قرآن شریف را:

«ان الله يحب التوابین»

---

۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲، روایت ۵.

نص فرموده قرآن شریف را حضرت آقا هر که بودند در این روایت شاهد آوردند که توابع را خود خداوند دوست می دارد، نه توابع خدا را دوست می دارد. البته توابع خدا را دوست می دارد که مراجعه می کند ولی خداوند علی اعلی دارد خبر می هد که منم دوستدار تو؛ البته «یحب المتطهرین» کما اینکه خداوند علی اعلی شخص تائب را دوست می دارد؛ شخصی که طاهر است یعنی وضو دارد، یعنی غسل دارد، یعنی تیمم دارد، یعنی اوصاف پسندیده دارد خداوند شخص طاهر ولو به طهارت وضویی را دوست می دارد باز آقا می فرمایند:

«فمن احبه الله لم يعذبه بذنوبه»

اگر خداوند علی اعلی کسی را دوست داشت خداوند علی اعلی که تائب را دوست می دارد هرگز دیگر این شخص را معذب بواسطه گناهان گذشته اش نمی فرماید «فمن احبه الله» کسی که خدای اجل عالی او را دوست بدارد «لم يعذبه» بواسطه ذنوبها و گناهانی که از او صادر شده. این یک خصلت که خداوند دوستش می دارد که فرمودند اگر یک خصلتی که خدا به تائب عطا فرموده این یک خصلت را بدهند به جمیع اهل ارض و جمیع اهل سماوات هر آینه ناجی می شوند بواسطه این خصلت. این خصلت محبت است یعنی خصلت محبت یک نعمتی است که فوق محبت چیز دیگر در دسترس بشر نیست. اعظم نعم حضرت احدیت بواسطه بیان آقا، محبت حضرت احدیت است. لذا می فرماید اگر به جمیع اهل ارض و به جمیع اهل سماوات این یک خصلت محبت را بدهند مردم ناجی می شوند بواسطه این جهت است.

خصلت دوم: آیه شریفه «یحملون العرش»<sup>۱</sup> آقایانی که حمال عرشند و اطراف عرشند، تسیح می کنند به حمد خداوند علی اعلی و استغفار می کنند برای مؤمنین و عرض می کنند: پروردگاری که «وسعت کل شیء» تو وسعت دادی هر شیء را؛ به هر شیء رحمت و علم تو رسیده؛ آقایان حمال عرش، ملائکه های مقرب عرش خداوند و ملائکه هایی که اطراف عرشند و انواری که اطراف عرش است طلب مغفرت می کنند برای آقایانی که توبه کارند، به خدا عرض می کنند:

«فاغفر للذین تابوا»

مقصود این جهت می باشد که آقایان با اینکه اشرفند در عالم خلقت، حمال عرش خداوندند؛ ملائکه های مقرب خداوند علی اعلی هستند؛ بلکه انوار مقدسه مطهره ائمه طاهرین علیهم صلوات الله اجمعین، انبیاء(ع) اینها دعا می کنند برای شخص تائب؛ آقایان دلالت و راستی راستی طلب مغفرت از خداوند علی اعلی می فرمایند. این خصلت دوم.

خصلت سوم:

«و الذین لا یدعون مع الله الها آخر»<sup>۲</sup>

آقایانی که شرک در درگاه ربوبی، شرک در معبود، شرک در اله، شرک در وجود ندارند.

«و لا تقتلوا النفس التي حرم الله»<sup>۳</sup>

---

۱ - سورة غافر، آیه ۷.

۲ - سورة فرقان، آیه ۶۸

۳ - سورة اسراء، آیه ۳۳.

کسی را نکشته اند مگر به حق و زنا هم نکرده اند و غلط هم از ایشان صادر نشده؛ این افراد اگر قتل نفس بکنند عمداً یا شرک بیاورند عمداً، هرگز به لقاء حضرت احدیت نمی رسند. بالاخره این طور می شود کسی که شرک آورد، کسی که قتل نفس محترمی کرد، کسی که زنا کرد، عذاب خداوند برایش هست یقیناً در جهنم هم واقع می شود.

«الا من تاب و امن»<sup>۱</sup>

مقصود این جهت استثناء بود هر که زنا کرد جهنمی است، هر که آدم کشت عمداً جهنمی است، هر که شرک آورد چه شرک در عبودیت، چه شرک در وجود، چه شرک در اثر، چه شرک در مؤثر، چه شرک در قیوم هر قسم شرک آورد جهنمی است. بدون گفتگو الا هر یک از آقایانی که توبه کردند،

«الا من تاب و امن»

پس اگر شخص گناهکار گناهش شرک بخدا باشد، اگر شخص گناهکار گناهش نستجیر بالله آدم کشی باشد، نستجیر بالله زنا باشد، خداوند علی اعلی می بخشدش و دوستش می دارد. اما روایاتی که راجع به دوست داشتن خداوند علی اعلی است شخص تائب را، زیاد است.

روایت شریف در کافی شریف است حضرت جعفر بن محمد(ع) می فرمایند: عن ابی عبدالله آقا، حضرت فرمودند:

«ان الله عز و جل یفرح بتوبة عبده المؤمن اذا تاب کما یفرح احدکم بضالته اذا وجدها»<sup>۲</sup>

---

۱ - سوره مریم، آیه ۶۰

۲ - کافی، جلد دوم، صفحه ۴۳۶، روایت ۱۳.

ای مسلمان حضرت صادق می فرمایند خداوند علی اعلی فرح پیدا می کند به سبب توبه شخصی که راستی راستی غلطی از او صادر شده ولی به درگاه خدا توبه کرده؛ از توبه شخص مؤمن توبه کار فرح برای خداوند پیدا می شود «ان الله عز و جل یفرح بتوبة عبده المؤمن اذا تاب» اگر بنده مؤمن از غلط خودش راستی راستی عزم پیدا کرد بر نکردن خداوند فرح برایش پیدا می شود؛ مثل آن وقتی که شما بچه گمشده تان را پیدا کردید چقدر خوشحال می شوید؛ خداوند علی اعلی موقعی که شخص مؤمن توبه کند آن مقدار خوشحال می شود که شما موقعی که گم شده تان به دستتان می رسد چقدر خوشحال می شوید.

البته مخفی نماند که فرح خداوند نسبت به توبه عبد مؤمن فرحی است که ایجاد می فرماید در قلب و روح و جان این شخص تائب، نه فقط فرح یک طرف می ماند. فرح پیدا کردن خداوند، شخص تائب راستی راستی قلبش، جانش، روحش، عقلش از تاریکی هوی نجات پیدا می کند و خداوند فرح را همه جای روح و قلب و عقل و مخ و حس عادتیش را منور قرار می دهد و مفرح قرار می دهد، این یک روایت.

روایت دیگری است دارد که بسیار نافع است از حضرت امام محمد باقر(ع) آقا فرمودند:

«ان الله عز و جل اوحی الی داود»

خداوند وحی به داود فرمودند:

«ان ائت عبدی دانیال»

خداوند به داود فرمود: برو نزد دانیال؛ «فقل له» به او بگو:

«انک عصیتنی فغفرت لک»

ای دانیال، ای شخص اگر پیغمبری، خدا می داند؛ اگر پیغمبر نیستی مرد محترمی هستی، تو گناه خدا کردی خدا تو را بخشید؛ باز «عصیتنی فغفرت لک» باز معصیت مرا کردی باز بخشیدمت؛ باز ثالثاً «عصیتنی» گناه مرا انجام دادی باز بخشیدمت؛ به دانیال بگو:

«فان انت عصیتنی الرابعة»

اگر تو در مرتبه چهارم پس از آنکه سه مرتبه من تو را بخشیدم باز گناه کردی دیگر نمی بخشمت «فاتاه داود(ع)»، جناب داود نبی آمد نزد جناب دانیال «فقال یا دانیال» عرض کرد: ای دانیال من رسولم از طرف پروردگار بسوی تو و خداوند علی اعلی به من فرموده که به تو بگویم «انک عصیتنی» خداوند فرمود تو عصیان مرا کردی ولی من بخشیدمت؛ باز عصیان مرا کردی ولی بخشیدمت؛ باز عصیان مرا کردی ولی بخشیدمت؛ ولی اگر عصیان مرا کردی در مرتبه چهارم دیگر تو را نمی بخشم. دانیال گفت «فقال له دانیال»، به جناب داود:

«قد ابلغت یا نبی الله»

تو وظیفه خودت را انجام دادی، ابلاغ فرمان خدا را به من کردی.

«فلما کان فی السحر»

جناب دانیال سحر قریب طلوع فجر

«قام دانیال فناجی ربه»

دانیال اگر نبی است خدا می داند؛ مظلون این است که نبی باشد؛ فناجی ربه. فقال: یا رب. عرض کرد: ای خدای من، داود که نبی تو است خبر داد به من که خدایا تو فرمودی:

«اننى قد عصيتك فغفرت لى»

خبر داد داود كه تو فرمودى من عصيان كردم، بخشيدى مرا؛ باز عصيان كردم  
بخشيدى مرا؛ باز عصيان كردم بخشيدى مرا و خبر داد داود به من اگر من عصيان بكنم  
در مرتبه چهارم نمى بخشى. اين شنيدم از داود نبى و يقيناً رساند فرمايش تو را؛ ولى به  
عزت و جلال تو قسم

«لئن لم تعصمنى»

خداى اجل عالى اگر مرا توفيق دور شدن از معصيت ندهى اگر مرا حفظ نفرمايى  
البته البته عصيان مى كنم تو را؛ چون جاهلم، نادانم، ضعيفم اگر مرا حفظ نفرمايى باز  
معصيت مى كنم البته البته چون سر تا پا جهلم، سر تا پا هواى نفس دارم، سر تا پا  
نادانى دارم، باز «و الله فو عزتك لئن لم تعصمنى» اگر مرا حفظ نفرمودى عصيان مى  
كنم تو را؛ البته عصيان مى كنم تو را؛ البته عصيان مى كنم تو را؛ البته مادامى كه تو  
پشت و پناه من نباشى؛ ولى اگر تو پشت و پناه من باشى قطعاً ديگر نخواهم كرد؛ به  
بركت تو و به توفيق تو هرگز ديگر عزم به معصيت نخواهم كرد؛ مادامى كه توفيق تو  
باشد.



قضیه جهاد در دین اسلام از احکام بدیهی و ضروری اسلام است؛ لهذا در قرآن مجید زیاد امر به جهاد فرموده. یکی از مصادیق این امر قطعی حضرت احدیت که واجب است و حتمی، بر همه واجب است غایت الامر بنحو وجوب کفایی و واجب مضیق، یعنی جهاد با صدام کافر وقتش الان است. هر مسلمانی حسب اوامر قرآن شریف و حسب اوامر ائمه طاهریین (ع) و حسب امر حضرت امام خمینی (مد ظله)، اگر قدرت دارد و اگر میسر است برایش، خودش را واجب است برساند به جبهه؛ یا لاقلاً برساند پشت جبهه؛ یا لاقلاً در جهت تشجیع افرادی که قدرت دارند بروند جبهه، یک واجب قطعی الهی است که لاینکر است؛ مربوط به شخص خاصی نیست؛ مربوط به زمان خاصی است. البته، یعنی الان که صدام کافر تعدی کرده به مسلمین و مسلمین را تحت شکنجه و اذیت قرار داده بر تمام مسلمین نه منحصر است به مسلمین ایران، بلکه تمام مسلمین دنیا واجب است که خودشان را برسانند به این جبهه و دفاع کنند و صدام کافر را بیرون کنند. غایت الامر ممکن است آنهایی که خارج از کشور ایران هستند مقدورشان نباشد؛ لکن ایرانیها هر کدامشان که قدرت دارند و توانایی دارند می توانند در جبهه حاضر بشوند، مسامحه آن بسیار غلط و تحقیقاً پس از قدرت و توانایی، واجبی را ترک کرده؛

مثل اینکه نماز را ترک کرده باشد؛ در این که واجب است و وجوبش قطعاً بر همه است غایت الامر وجوبش کفایی است. وجوب کفایی موجب این نمی شود که بگویند بله در جبهه هستند؛ اگر احراز شد به مقدار کافی هستند بسیار خوب و الا واجب است.

یکی از مصادیق جهاد، جهاد با نفس است که در قرآن شریف و در روایات بسیار تأکید و امر به آن شده است. البته جهاد با نفس مصادیق مختلفی دارد، گاهی صرف مخالفت با نفس است؛ گاهی ملتزم شدن به احکامی که خاتم الانبیاء(ص) فرمودند؛ التزام به آن احکام بسیار جهاد لازم دارد؛ یعنی متعبد کند شخص خودش را به احکامی که در ۲۴ ساعت برای شخص مسلمان تعیین کردند.

عرض کردم یکی از مواردی که خاتم انبیاء(ص) بسیار تأکید فرموده اند به آن، ملاحظه حقوق مسلمان است به قدری اعتناء فرمودند که هر مسلمانی واجب است برایش، واجب حتمی است که حق مسلمان دیگر را ضایع نکند؛ در بعضی از روایات فرمود هفتاد حق دارد مسلمان بر مسلمان. در بعضی از روایات فرمود، هفت حق دارد مسلمان بر مسلمان دیگر، مقداری که قطع پیدا می شود برای شخص قطعاً حقوق مسلم بر مسلمان یک امر حتمی است که هیچ چاره ای ندارد شخص الا آنکه عمل کند.

خود حضرت صادق(ع) فرمودند هیچ چاره ای نیست یا اینکه باید این حقوق مسلم به مسلم ادا بشود و پرداخته بشود یا اینکه او عفو بکند بگوید آقا هر حقی من گردن تو دارم، تمام حقوقی را که خدا تعیین کرده، خاتم انبیاء(ص) تعیین فرمودند من اسقاط می کنم.

این عرض بنده نیست این فرمایش حضرت صادق است. حقوق مسلم بر مسلم نیز از ضروریات احکام اسلام و لاینکر است، لاینحصر به فقیه دون فقیه. مسئله از ارسال مسلم هم گذشته است رسیده به مرتبه ضرورت. یکی از مواردی که بسیار جهاد بر آن

لازم است توبه از گناه است و توبه از اغلاط سابق، یک نحوه التزامی شخص گناهکار پیدا کند در خودش به امر قطعی حضرت احدیت که فرمودند:

«توبوا الى الله توبة نصوحاً»

ای مؤمنین از اغلاط و گناهان خودتان توبه کنید؛ یعنی عزم کنید بر نکردن و راستی راستی پشیمان باشید که چرا این آدم عاقل با محبوب خودش، با ولی نعمت خودش، با آقای خودش، با جان ده خودش، با اینکه ۲۴ ساعت شخص محتاج است به خداوند علی اعلی و ۲۴ ساعت نعمت خداوند علی اعلی را می خورد، چرا در مقام مخالفت باشد.

همچنین یکی از مواردی که بسیار بدرد شخص مسلمان می خورد و برای جهاد نفس بسیار نافع است ملاحظه قضاء حوائج مؤمنین است.

در روایات داریم هر کسی قضاء بنماید حاجت برادر مسلمانش را خداوند علی اعلی عین آن لطفی را که این به او کرده خداوند به این دارد؛ یعنی هر خیری که برای او خواسته، در مرتبه اول خدا این خیر را متوجه این می نماید بعد متوجه او می شود. یعنی هر خیری را که اراده کرد هر مسلمانی برای مسلمان دیگر، خیر یقیناً به خودش برمی گردد. اراده احسان کرد، خدا به او احسان می کند. اراده کمک نمود اعانت نمود، خدا به او کمک و اعانت می کند. مسئله ضروری است که هر مسلمانی سعی کرد در انجام حوائج برادر مسلمانش، خداوند علی اعلی علاوه از ثوابها که در آخرت برایش قرار داد، مورد عنایت رب الارباب واقع می شود.

روایتی در وسائل الشیعه هست، سمعت ابا عبدالله(ع) ... شنیدم از حضرت صادق(ع):

«يقول من اغاث اخاه المؤمن الله فان الله يثمنه عند جهده فنفس كربته و اعانه على نجاح حاجته ...»

آقا حضرت صادق(ع) فرمودند: هر که سعی کند در رفع گرفتاری از برادر مؤمن خودش که در حسرت واقع شده، دلش گرفته، دست و پایش مثلاً از کار افتاده، سعی بنماید که راستی راستی حسرت را از دل رفیق مؤمنش بیرون بیاورد، حضرت صادق(ع) می فرمایند:

«كتب الله عز و جل بذلك ثنتين و سبعين رحمة من الله»

هر کسی درد دل کسی را، گرفتاری کسی را برطرف بکند و موجب آسایش خاطر شخص اندوهناکی بشود خداوند علی‌اعلی هفتاد و دو رحمت از رحمت‌های خودش به این شخص که این کار را انجام داده، می فرماید:

«يعجل له فيها واحدة»

یکی از آن هفتاد و دو رحمت که به وی عطا می فرمایند، یکی از آن را در این جا تعجیل می فرمایند؛ اصلاح می فرمایند امر معیشت این شخص را. یعنی این شخص دیگر از حیث خورد و خوراک و امور اقتصادی در فشار واقع نمی شود.

«و يدخر له احدى و سبعين رحمة»

هفتاد و یک رحمت را برای چنین شخصی اندوخته می فرمایند؛ روزی که هیچکس بدرد کسی نمی خورد این هفتاد و دو رحمت به درد آن شخص بخورد. باز از حضرت صادق(ع)، آقا می فرمایند:

«يقول ايما مؤمن نفس عن مؤمن كربة و هو معسر سير الله لو حوائجه في الدنيا و الاخرة».

هر کسی هر مومنی که غم و اندوه دل مؤمنی را برطرف کرد، گرفتاری فکری، گرفتاری خیالی داشت، این گرفتاری را از او زائل کرد و این شخص توانایی داشت که

این کار را انجام بدهد، خداوند علی اعلی در مقابل این رفع هم و غم که از دل مؤمن کرد، خداوند علی اعلی حوائج دنیا و آخرت این شخص را میسر می فرماید؛ حوائج دنیا و آخرت را برای این شخص عطا می فرماید.

«و من ستر علی مؤمن عورة یخافها ستر الله علیه سبعین عورة من عورات الدنيا و الاخرة»<sup>۱</sup>

اگر کسی یک گناهی، یک غلطی از برادر مسلمانش دید، یک امر مکروهی از برادر مسلمان و مؤمنش دید ولی ستر کرد، این می ترسد که مردم آگاه بشوند آبرویش برود؛ این شخص که دید ستر کرد این گناه را به دیگری و بجای دیگری نقل نکرد، خداوند علی اعلی هفتاد غلط این را در روزی که همه غلطها ظاهر می شوند، روزی که «یوم تبلی السرائر» است، خداوند اجل عالی هفتاد عیب این را می پوشاند؛ هفتاد گناه این را می پوشاند.

«ستر الله علیه سبعین عورة من عورات الدنيا و الاخرة»

یعنی در دنیا یک غلطهایی کرده که راجع به دنیا است یا غلطهایی از او صادر شده که راجع به آخرت است، تمام این غلطها چه راجع به دنیا چه راجع به آخرت خداوند اجل عالی ستر می فرماید.

آقا حضرت صادق(ع) فرمودند:

«قال: و الله فی عون المؤمن ما كان المؤمن فی عون اخیه»

حضرت صادق(ع) فرمودند: خداوند علی اعلی کمک مؤمنی است که در فکر کمک مؤمن دیگری باشد؛ مادامی که هر مؤمنی کمک بکند به برادر مؤمنش، خداوند علی

اعلی بلافاصله به این شخص کمک می کند. خدا عون و معین و پناه این شخص است، مادامی که این شخص به برادرش مسلمانش کمک می کند. آقا حضرت صادق(ع) می فرمایند:

«فانفعوا بالعظة»

مسلمانها، مؤمنین منتفع بشوید به این نصیحتی که من می کنم. شما همّت بگمارید که حوائج مسلمان، حوائج مؤمنی را انجام بدهید خداوند قوی غنی غیر محتاج به کمک شما برمی آید. یعنی تمام حوائج شما و تمام گرفتاریهای شما را خداوند علی اعلی، چون معین و قادر بی همتاست لذا از هر جهت گرفتاریها برطرف می شود.

«و ارغبوا فی الخیر»

رغبت به خیر پیدا کنید. بعد از آنکه رغبت بخیر پیدا کردید، رغبت پیدا کردید که به برادر مؤمنت کمک کنی، یا رفع همّش بکنی یا کارش را انجام بدهی، خلاصه تو مددکارش باشی، نقل ریا و سمعه دیگر اینجا نیست. همین قدر که راستی راستی عیوبش را بپوشاند و راستی راستی در موقع مشکلات معینش باشد، حتی در موقع عادی هم بعضی اوقات ممکن است محتاج به معین باشد آن وقت هم کمک بکند؛ خداوند علی اعلی خیر را به تمام معنی متوجه این می کند و خیر والله قسم آن است که خدا بدهد؛ هدایت آن است که خدا بکند.

حضرت صادق(ع) می فرمایند: کسی معین کسی واقع شد خدا معین این شخص واقع می شود. کدام نصیحت بالاتر از این و کدام کمک کار بالاتر از خداوند علی اعلی. حضرت فرمودند: اگر کسی متمکن نمود برادر مؤمن خودش را یعنی فرش نداشت فرش دادش، لباس نداشت لباس داد او را، شغل نداشت شغل برایش فراهم نمود، به

نحوی که از عسر آوردش بیرون، حالا البته مصادیقش مختلف است؛ گاهی راجع به منزل است گاهی راجع به لباس است؛ گاهی راجع به خوراک است. حضرت می فرمایند: کسی که مؤمنی را از عسر بیرون آورد، و برایش آسایش و نعمت فراهم کرد و این شخص در زحمت بود و ممکن است در رنج بی پولی بوده باشد، خدا حوائج این شخص را هر قدر باشد برآورده می فرماید.

روایت از حضرت صادق(ع) است؛ می فرماید:

«من نفس عن مؤمن کره ...»<sup>۱</sup>

هر کسی غم و اندوه را از دل مؤمن بیرون آورد «نفس الله عنه کرب الاخرة» خداوند هر غم و غصه ای که در نشئه دوم برایش نصیب می شود، خداوند اجل عالی از دل این بیرون می کند.

«و خرج من قبره و هو تلج الفواد»

موقعی که از قبرش می آید بیرون، قلبش مثل یخ خنک محتاج به هیچ چیز که نیست، اصلاً از قیامت، از روز قیامت از جهات دیگر هیچ در خطر نیست؛ چون قلبش قشنگ تبرید شده به لطف حضرت احدیت؛ حضرت احدیت قلبش را خنک فرموده.

«و من اطعمه من جوع»

و اگر مومنی اطعام بدهد به برادر مومن خودش،

«اطعمه الله من ثمار الجنة»

---

۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۱۹۹، روایت ۳.

خداوند علی اعلی اطعام به او می نماید از میوه های بهشت هم در این دنیا ممکن است و صدی نود و نه در آخرت.

«و من سقاه شربة سقاه الله من الرحيق المختوم»

و اگر کسی تشنه ای مؤمنی را آب داد خداوند علی اعلی از حوض کوثر، از شراباً طهور، از رحيق مختوم از آن شرابی که موجب آسایش این شخص و موجب رفع هموم و کسالت این شخص و اول بهجت و سرور این شخص می باشد به او می چشاند.



جهاد در دین مقدس اسلام از مسائل ضروری مسلمین است و اوامر صریح حضرت احدیت نسبت به جهاد اعم از جهاد با صدام خبیث یا جهاد با نفس زیاد است. مقداری است که قطع پیدا می شود که خداوند بسیار، بسیار دوست می دارد شخص مجاهد را، خواه جهاد با صدام کافر که خداوند تمام این کسانی که تشریف بردند جبهه و دفاع می کنند از حق مسلم مسلمین، خداوند دوستشان می دارد و کسانی که جهاد با نفس می کنند یعنی مخالف هوای نفس خودشان رفتار می کنند، خداوند آنها را دوست می دارد. یکی از مواردی که خداوند دوست می دارد، شخص تائب است. شخصی که مبتلا به غلطکاری بوده اگر صرف نظر کند از هوای نفس خودش و با نفس خودش جهاد کند و راستی راستی عازم بشود که غلط را از این به بعد، دیگر انجام ندهد، خداوند این شخص را دوست می دارد.

یکی از مصادیقی که قطعاً مورد محبت حضرت احدیت است، صله ارحام است. بقدری داستان صله رحم در قرآن مجید و روایات موجب سرور است یعنی خداوند نعم فوق العاده ای متوجه فرموده به کسی که صله رحم بنماید. اگر رحم پدر و مادر است که در نص شریف قرآن نسبت به والدین امر فرموده، که به پدر و مادر باید خوش خلق

باشید، خوش رفتار باشید. هر چند پدر و مادر بخواهند وادار به شرک بنمایند، قبول شرک از آنها نکن ولیکن روی جمیل از آنها دریغ نکن؛ با آنها بنحو صحیح و بنحو معروف و با اخلاق خوب، رفتار بکن هر چند پدر و مادر مشرک باشند و بخواهند فرزند خودشان را به شرک وادارند صریح قرآن شریف است.

«و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفاً»<sup>۱</sup>

اگر پدر و مادر فرزند خودشان را می خواهند از جمهوری اسلامی ایران باز بدارند بر فرزند واجب است که حرف پدر و مادر را نشنود و اطاعت پدر و مادر را نکند ولی در عین اینکه اطاعت آنها واجب نیست، بلکه اطاعت از پدر و مادر در این گونه موارد حرام است. در عین حال خداوند امر می فرماید به فرزندها که نسبت به پدر و مادر باید اخلاق خوش، رفتار خوش، رفتار نیکو، اگر بی پول است بروند پول بدهند، اگر مریض است دائماً پرستارش باشند یا پرستار برایش تهیه کنند و بهر نحوی است پدر و مادر را باید بخوشی با آنها معامله نمود و ان کان کافر باشند. یعنی صله رحم بالاخص عمودین که پدر و مادرند، بسیار، بسیار مورد امر خداوند علی اعلی و ائمه طاهرین(ع) است.

جوری نیست که بر کسی مخفی باشد که حقوق والدین چقدر است و بر کسی مخفی نیست که تزییع حقوق والدین حرام است؛ همه می دانند حرام است. علاوه از اینکه تزییع حقوقشان حرام است، علاوه از اینکه اطاعتشان باید بنحو جمیل باشد و در غیر شرک با خوشرفتاری با آنها معامله بشود، علاوه برکاتی بر صله رحم بالاخص اگر رحم پدر یا مادر باشد مترتب است که لا تعد و لا تحصی.

آثاری که مترتب بر صله رحم می شود فراوان موجب طول عمر می شود؛ موجب صحت بدن می شود؛ موجب زیادی رزق می شود؛ در بعضی جاها دارد موجب زیادی عقل می شود. بالاخره صله رحم که همان وصل رحم باشد، یعنی رحم هر قدر دور باشد نیز صله او یا واجب است یا قریب به وجوب؛ یعنی اگر برادر باشد، خواهر باشد، عمو باشد، عمه باشد، خاله باشد، دایی باشد، خاله زاده باشد، دایی زاده باشد، هر که باشد صله رحم یکی از مطالبی است که نفس را از تاریکی بیرون می آورد و موجب جهاد می شود با نفس خودش.

یعنی کسی که صله رحم را انجام داد یقیناً نفسش از تاریکی سابق خارج می شود یقیناً قابلیت و میل نسبت به تعالی و ترقی در او میسر می شود؛ لاقلاً از اینکه آثار بدی که از قبیل بخل، نمّامی، دروغگویی در نفسش باشد لاقلاً از اینکه می تواند اینها را زایل کند.

بالاخره آنچه از روایات استفاده می شود و از قرآن کریم استفاده می شود صله رحم، اختصاصی به طائفه ای از مسلمین ندارد. هر مسلمانی بر او واجب است که ارحام خودش را قشنگ حسب قدرت خودش رسیدگی بکند. لاقلاً از اینکه رسیدگی به سلام باشد؛ لاقلاً از اینکه رسیدگی به احوالپرسی باشد؛ لاقلاً از اینکه چند دقیقه ای سخن با یکدیگر بگویند. جوری نیست که خداوند علی اعلی بی اثر گذاشته باشد هر چند وصل رحم کم باشد.

یعنی پنج دقیقه اش هم نافع است؛ کمک مالی و جانی کردنش به طریق اولی نافع است؛ عرض شد صله رحم اختصاص به طائفه خاصه ای از مسلمین ندارد بر تمام مسلمین این امر حضرت احدیت نسبت به پدر و مادر که «صاحبهما فی الدنیا معروفاً» برای تمام طبقات مسلمین است از جاهلش و عالمش، از هر طائفه ای می خواهد باشد.

بهمین نسبت سایر ارحام، لهذا یکی از مواردی که صله آن واجب است، صله دوستان است. دوستان کما اینکه حق گردن مسلمانها دارند، مسلم گردن مسلم حق دارد، صله اش هم نیز واجب است. بعضی ها البته گفته اند، صله اش قدر یقینی نیکو است. خلاصه نسبت به صله رحم بر تمام افراد مسلمین حسب قرآن مجید و حسب روایات لازم است که نهایت سعی و کوشش را بنمایند که از ناحیه وصل رحم که یکی از عمودین باشد بسیار نافع است؛ اگر دور از عمودین باشد یعنی خواهر و برادر و عمو و عمه باشند باز ریشه اینها یکی است.

یعنی چون حضرت احدیت جل جلاله از یک جا اینها را ظاهر فرموده یعنی جهت مادی اینها منتهی می شود به یک جهت همه منتهی می شوند به فلان کس؛ همه منتهی می شوند به فلان زن مثلاً؛ این خود رحم یک نحو اتصال تکوینی در عالم خلقت دارد. عالم خلقت اتصال در تکوین را بسیار بسیار اهمیت می دهد.

یعنی خداوند علی اعلی کما اینکه واجب فرموده اطاعت نبی اکرم(ص) را و نبی اکرم(ص) را پدر امت قرار داده، واجب فرموده اطاعت و وصل حضرت امیر المؤمنین(ع) و حضرت امیر المؤمنین را پدر امت قرار داد، فرمودند نگذارید قرابتتان با خاتم انبیاء و با حضرت امیر المؤمنین(ع) کم بشود، نگذارید با حضرت بقیه الله العظمی(ع) کم بشود، نگذارید قرابت خودتان با حضرت امام خمینی مد ظله العالی کم بشود.

یعنی مبداء جل جلاله که اینها را دوست می دارد و امر اینها را دوست می دارد و راستی راستی اینها را می خواهد، قهراً ماده ای که مرکب اینهاست ماده ای که تشکیل بندی امر اینها را داده از ناحیه بزرگواری امر و جان این افراد قهراً مواد این افراد هم محترم است.

یعنی دست حضرت امام خمینی محترم است؛ دست حضرت بقیة الله العظمی، حضرت ولی عصر(عج) محترم است و هكذا ابدان تمام ائمه(ع) و ابدان تمام انبیاء محترم است بحرمت جانشان. پدر و مادر و برادر و عمه و خاله و دایی و پسرخاله و پسرذایی حرمت دارند در جانشان؛ بواسطه اینکه از یک ریشه هستند.

ریشه ای که اول بوده و جانمایی که بعد پیدا شده و از اینها ظاهر شده این ریشه با آن ریشه اتصال دارد؛ حرمتی که برای آن جان و برای آن ریشه بود برای این جان و برای این ریشه هم هست

«صل رحمک و لو بشریة من ماء»<sup>۱</sup>

وصل بکن برادر خودت را بخودت ولو اینکه ظرف آبی به او بدهی بخورد؛ «صل» فعل امر است؛ وصل، یصل، صل؛ حضرت صادق(ع) به مسلمین امر می فرمایند؛ می فرمایند وصل کن رحم خودت را؛ نگذار رحم تو از تو جدا بشود؛ نگذار رحم از تو دور بشود و رنجور بشود؛ وصل بنما؛ متصل بنما خودت را به رحم ولو یک لیوان آب بدهی دست رحم خودت.

«و افضل ما یوصل به الرحم کفّ الاذی عنها»

بهترین وصل رحمها نسبت به رحم، حتی المقدور نگذار اذیت تو به آن رحمت برسد. از حیث زبان، از حیث قلمت، از حیث قدمت، از حیث وضع مالیت نگذار به رحم خودت ضرری متوجه بشود و اگر ضرری به او متوجه شد تو باز بدار ضرر را از او. یعنی اگر به برادرت به خواهرت به عمه ات به عمویت می خواهد ضرری متوجه بشود تو خرج بکن

از خودت یا از مالت خرج بکن نگذار ضرر متوجه یکی از ارحامت بشود؛ حسب فرموده حضرت صادق(ع):

«صلة الرحم منسأه فى الاجل مئراه فى المال محبة فى الالهل».

اگر کسی وصل رحم نمود ممکن است در اجلس تأخیر بشود. اجل بزودی نزدیک این نمی آید یعنی موجب طول عمر این شخصی که وصل رحم کرده می شود. مال و مکنت و داراییش زیاد می شود؛ یعنی رزقش که قطعاً مرتب می شود به برکات خداوند علی اعلی؛ علاوه مالش هم زیاد می شود؛ مثری می شود، صاحب ثروت حلال می شود. یکی از آثار صله رحم محبت در اهل بیت خود آدم است؛ یعنی اگر صله رحم کرد یعنی اگر ملاحظه برادرش را کرد ملاحظه خواهرش را کرد نسبت به خواهر و برادر و ارحام، درشتی بخرج نداد، تندى بخرج نداد راستی راستی رفاقت کرد قوم و خویش آدم و زن و بچه آدم، آدم را دوست می دارند بدون هیچ خرجی؛ موجب محبت می شود در اهل بیت خود آدم. این روایت از حضرت صادق(ع) راجع به صله رحم.

«ان المعروف یمنع مصارع السوء»<sup>۱</sup>

اگر کسی کار خوبی نسبت به رحمش انجام داد، راستی راستی کشته شدنهای بیجا نصیبش نمی شود؛ کشته شدنهای ناگهانی نصیبش نمی شود؛ هر قدر وصل رحم زیادتر بشود کشته شدن بیجا و کشته شدن بی محل و کشته شدن بی موقع از این شخص دور می شود.

«و ان الصدقه تطفی غضب الرب».<sup>۲</sup>

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۸، روایت ۲، باب ۳.

۲ - وسائل الشیعة، جلد ۱۶، صفحه ۳۰۵.

اگر کسی صدقه بدهد یک قرآن بدهد به فقیر، یک تومان بدهد به فقیر، ده تومان بدهد به فقیر، راستی راستی غضب حضرت احدیت نسبت به این شخص اگر احیاناً در اثر بدخلقی به عملی نصیبش شده باشد، کم می شود؛ یعنی قلب این شخص منور می شود.

«و صلة الرحم تزيد فى العمر و تنفى الفقر»

اگر کسی صله رحم نمود اگر سی سال عمرش هست ممکن است بشود چهل سال؛ چهل سال عمرش هست ممکن است بشود پنجاه سال و فقر هم از خانه اش از خانواده اش بیرون می رود.

صله رحم بیرون می کند فقر را از شخص؛ بالاخص فقر معنوی را از شخص بیرون می کند؛ یعنی از کم همتی - اگر وصل رحم نمود - از کم فهمی، از کم استعدادی، از کم هوشی، این شخص را می آورد بیرون و جهات مادی و رزق مادیش را هم زیاد می کند؛ نفی فقر معنوی را می کند؛ یعنی این شخص در اثر صله رحم باهوش می شود؛ بااستعداد می شود؛ خوش فهم می شود؛ سریع الانتقال می شود، رزق و روزی مادیش اگر کم است زیاد می شود؛ نفی فقر از این شخص می شود، چه در قلب و جان و روحش، چه در ماده و خوراکش.

«و قول لا حول و لا قوة الا بالله فيها شفاء من تسعة و تسعين داء ادناهم الهم»

اگر کسی در ایام بیکاریش عرض کرد «لا حول و لا قوة الا بالله»، «لا حول و لا قوة الا بالله» کلمه ای است که قطعاً از دهن مبارک حضرت خاتم انبیاء(ص) صادر شده و معنایش این است که هیچ پناهگاهی، هیچ قوه ای نیست الا اینکه مال خداوند علی اعلی. آنچه بشر، چه مسلمان چه غیر مسلمان، چه مؤمن چه کافر داشته باشند، حول و

قوة در افراد مال خداست؛ نیست حولی و پناهگاهی و قدرتی و نیست قوه و قدرتی در بشر، مگر اینکه مال خداست. تمام پناهگاهها مال خداست، تمام قوه هایی که در بشر ظهور می کند مال خداست؛ این به عربی می گوید:

«لا حول و لا قوة الا بالله»

اگر چنین کلمه ای از دهن شخص مسلمان صادر شد شفاء خدا به او می دهد؛ شفاء می دهد از نود و نه مرض؛ چون ممکن است آدمیزاد در اثر جهالتش امراض باطنش زیاد باشد؛ امراض خارجش ممکن است زیاد باشد؛ لهذا این کلمه نفعش این است که آلام را از این شخص گوینده بیرون می برد؛ نود و نه درد که در این شخص اگر باشد شفا می هست. اگر کسی «لا حول و لا قوة الا بالله» گفت، نود و نه درد او خدا شفا می دهد. کمترین مرضهایی که در او هست که همش هست، همش این را خسته می کند، هم را از این شخص می برد. یعنی پست ترین دردهایی که بواسطه کلمه طیبه «لا حول و لا قوة الا بالله» خدا شفا به او می دهد، هم است. در اثر این کلمه هموم شخص گوینده بیرون می رود.

«من مشى الى ذى قرابه بنفسه و ماله ليصل رحمه اعطاه الله عز و جل اجر مائة شهيد.»<sup>۱</sup>

اگر کسی یک قدم بردارد در راه این که می خواهد به ذی رحم خودش و قوم خویش خودش را ملاقات کند، اگر کسی یک قدم برداشت در راه رفتن به منزل پدرش، به منزل برادرش برای رضای خدا تا وصل رحم حاصل بشود، تا داخل در افرادی که وصل رحم را انجام دادند بشود، خداوند علی اعلى «اعطاه الله اجر مائة شهيد». خداوند اجر صد شهيد

---

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۹، روایت ۶



می دهد به این شخصی که قدم برداشته و هنوز نرسیده به خانه رحمش، همچنین اجری را خدا به او عطا می فرماید.

«و له بكل خطوة اربعون الف حسنة»

هر قدمی که برمی دارد چهل هزار حسنه به چنین شخصی خدا عطا می کند؛ یعنی اگر کسی مثلاً یک کیلو پرتقال، دو کیلو پرتقال خرید، برداشت برد نزد یکی از ارحام خودش همین قدر که مشی کرد، همین قدر که قدم برداشت شروع کرد به رفتن، خداوند علی اعلی اجر صد شهید به او عطا می کند. هر قدمی که برمی دارد چهل هزار حسنه در حسنت چنین شخصی درجه می فرماید.

«و یمحی عنه اربعون الف سیئة»<sup>۱</sup>

اگر کسی وصل رحم کرد و قدم اول (مثلاً) در راه است، دارد می رود، علاوه از اینکه اجر صد شهید به او می دهند، علاوه از اینکه چهل هزار حسنه در حقش نوشته می شود، چهل هزار سیئه از او نیز محو می شود «و یمحی عنه اربعون الف سیئة» از چنین شخصی چهل هزار گناه برطرف می شود.

«و یرفع له من الدرجات مثل ذالک».

به همین نسبتی که صد درجه شهید به او دادند، چهل هزار حسنه برایش نوشتند؛ چهل هزار غلط از او سلب کردند؛ بهمین نسبت رفعت مقام و رفعت فهم و رفعت ایمان و رفعت درجه هم خداوند علی اعلی به او عطا می فرماید.

«کانما عبد الله مائة سنة صابراً محتسباً»

همچنین شخصی که قدم برداشته می رود برای وصل رحم انجام بدهد، مثل این است که صد سال عبادت خداوند علی اعلی با اینکه صابر بوده یعنی غلط از او صادر نمی شده، لاابالی نبوده بلکه راستی راستی یک فرد متقی مسلمانی بوده که عبادت خدا را می کرده، چنین اجری علاوه بر آن جور این اجر هم برایش نوشته می شود.  
از حضرت امام محمد باقر(ع) آقا فرمودند:

«قال: اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فی ایدی الاشرار»<sup>۱</sup>

اگر کسی قطع رحم کرد، نستجیر بالله اموال این شخص در دست اشرار واقع می شود. دیگر چیزی نصیب خودش بسهولت و براحتی نمی شود. از حضرت امام جعفر صادق(ع) آقا فرمودند:

«الذنوب التي تعجل الفناء قطیعة الرحم»<sup>۲</sup>

از ذنوبی که موجب مردن آدم و هلاکت آدم می شود، قطع رحم است یعنی گناهان دیگر موجب مردن ممکن است بشود لکن نه به این سرعت.  
و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين.

شیراز: انتشارات حوزه علمیه شهید محمد حسین نجابت(قدس سره)

---

۱ - وسائل الشیعة، جلد ۲۱، صفحه ۴۹۳، باب ۹۵.

۲ - وسائل الشیعة، جلد ۱۲، صفحه ۲۷۳، باب ۱۴۹.